



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

ده گفتار

- گفتار اول ۱ در بیان فضیلت قرآن و وجوب التمسک به آن .
- گفتار دوم ۱ در بیان عدم التحریف قرآن و التوجه القدر التحریف .
- گفتار سوم ۱ در تفسیر قرآن و روش مفسرین و کتب التفسیری .
- گفتار چهارم ۱ در اختلاف قرائات و تحقیق کلام در سببهای قرآن .
- گفتار پنجم ۱ در فضیلت قرائت قرآن و حفظ و تطویر و تعلم آن .
- گفتار ششم ۱ در بیان اجازت قرآن و وجوب اجازت آن .
- گفتار هفتم ۱ در وجوب اعتراف قرآن و حرمت تکفیر آن .
- گفتار هشتم ۱ در بیان لطافت و خصوصیت قرآن و بحث باختصاری در باره لطافت .
- گفتار نهم ۱ در کیفیت نزول قرآن و مراتب نزول .
- گفتار دهم ۱ در بیان استعانه و طهارت آن - و بحثی در باره مستعین و مستعاناً به و مستعاناً منه .

پدیدآورنده :

سید عبدالاحسین حلیب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ده گفتار

نویسنده:

عبدالحسین طیب

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	ده گفتار
۷	مشخصات کتاب
۷	فهرست
۷	گفتار اول
۷	در بیان فضیلت قرآن ووجوب تمسک به آن
۱۳	گفتار دوم
۱۳	در بیان عدم تحریف قرآن
۱۸	گفتار سوم
۱۸	در تفسیر قرآن وروش مفسرین
۲۲	گفتار چهارم
۲۳	در اختلاف قرائات
۲۶	گفتار پنجم
۲۶	در فضیلت قرائت قرآن وآداب آن و تعلیم وتعلّم وحفظ قرآن
۳۰	گفتار ششم
۳۰	در بیان معجزه بودن قرآن ووجه اعجاز آن
۴۰	گفتار هفتم
۴۰	در بیان وجوب احترام قرآن وحرمت هتک آن
۴۰	گفتار هشتم
۴۰	در شفاعت وخصومت قرآن
۴۴	گفتار نهم
۴۴	در کیفیت نزول قرآن و مراتب آن
۴۶	گفتار دهم

۴۶ در بیان استعاذه قبل از قرائت قرآن

۵۱ درباره مرکز

ده گفتار

مشخصات کتاب

پدیدآورنده : سید عبدالحسین طیب
ناشر : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

و قبل از شروع در تفسیر، از بیان اموری چند، که موجب بصیرت در آن است، ناگزیریم و آن‌ها را تحت عنوان «ده گفتار»، متذکر میشویم :

- گفتار اول : در بیان فضیلت قرآن و وجوب تمسک به آن .
 - گفتار دوم : در بیان عدم تحریف قرآن و توجیه اخبار تحریف .
 - گفتار سوم : در تفسیر قرآن و روش مفسرین و کتب تفسیری .
 - گفتار چهارم : در اختلاف قرائات و تحقیق کلام در سیاهی قرآن .
 - گفتار پنجم : در فضیلت قرائت قرآن و حفظ و تعلیم و تعلم آن .
 - گفتار ششم : در بیان اعجاز قرآن و وجوه اعجاز آن .
 - گفتار هفتم : در وجوب احترام قرآن و حرمت هتک آن .
 - گفتار هشتم : در بیان شفاعت و خصومت قرآن و بحث مختصری درباره شفاعت .
 - گفتار نهم : در کیفیت نزول قرآن و مراتب نزول .
 - گفتار دهم : در بیان استعاذه و حقیقت آن ، و بحثی درباره مستعید و مستعاذ به و مستعاذ منه .
- و از خداوند استمداد و استعانت می جوئیم که ما را برای انجام و اتمام این خدمت ، موفق و موید و از خطا و لغزش مصون و محفوظ دارد.

گفتار اول

در بیان فضیلت قرآن و وجوب تمسک به آن

الف) آیاتی که فضل قرآن را بیان میکند:
آیات شریفهای که دلالت بر عظمت و فضیلت قرآن دارد بسیار است و در اینجا به ذکر چند آیه از آن‌ها اکتفا نموده و سایر آیات را در محل خود، شرح و بیان خواهیم کرد :

?

؟ شَهْرٌ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ

ماه رمضان که قرآن در آن نازل شد، در حالی که قرآن راهنمای مردم و نشانهای واضحی از هدایت و جدا کننده حق از باطل است

در این آیه سه صفت برای قرآن ذکر شده: «راهنما» و «مبین» بودن از جهت راهنمایی و «فارق» بین حق و باطل بودن و به این صفات سه گانه در بسیاری از آیات قرآن توصیف شده است، مانند:

(هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ).

و (وَلَقَدْ جِئْتَهُم بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).

و (نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِّلْمُسْلِمِينَ).

و (تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ * هُدًى وَبُشْرَىٰ لِّلْمُؤْمِنِينَ).

و (تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا).

و (بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ).

و (تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ * هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ).

و (هَذَا بَصَائِرٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ).

و (إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَضْلٌ * وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ).

و غیر اینها از آیات دیگر.

?

؟ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا

ای مردم! به تحقیق برای شما برهانی از جانب پروردگارتان آمد و روشنی آشکاری برای شما فرو فرستادیم.

در این آیه، قرآن به صفت برهان بودن و نورانیت ستوده شده و به این صفت نیز در آیات دیگر توصیف گردیده، مانند (قَدْ جَاءَكُمْ مِّنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُّبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

و (فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا) .
و (وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ) .

?

؟ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ

ای مردم! به تحقیق آمد شما را موعظهای از جانب پروردگارتان و شفایی از برای دردهای درونی .
در این آیه ، قرآن موعظه و اندرز و درمان دردهای درونی خوانده شده و در آیات دیگر نیز به این دو صفت اشاره شده ، مانند آیه
(هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ) .

و آیه (وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ) .

و (قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ) .

و (وَأذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ) .

?

(وَهَذَا كِتَابٌ مُّصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِّئُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِّلْمُحْسِنِينَ)

و این کتاب تصدیق کننده کتب انبیای سلف [= گذشته] است ، در حالی که به زبان عربی است ، برای اینکه ستمکاران را انذار کند (=بهراساند) و بشارت
(=مژده) برای نیکوکاران باشد.

در این آیه ، کتاب ، مصدق کتب انبیای سلف و به زبان عربی و نذیر و بشیر ستوده شده و این صفات در بسیاری از آیات قرآن ذکر گردیده ، مانند :

(كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ) .

و (قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرِ ذِي عِوَجٍ لِّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ) .

و (وَإِنَّهُ لَنَزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ * بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ * وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأُولِينَ) .

و (فَإِنَّمَا يَسْرِنَاهُ بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ).

و (نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ * مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ).

?

(إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ * تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ)

به درستی که این ، قرآن بزرگواری است در کتاب پوشیده ، که مس حقایق آن را نمیکند، مگر پاکیزگان از پلیدی و آن از جانب پروردگار جهانیان فرستاده شده .

و قریب به این آیه است : (بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ).

و (وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ).

و (كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ).

که مفاد این آیات اشاره به مرتبه جمعی قرآن و سپس تنزیل و تفصیل و تفریق آن است . اوصاف دیگری نیز برای قرآن در این آیات و آیات دیگر ذکر شده ، مانند رحمت ، ذکر ، مبارک ، کتاب عزیز ، حق ، میزان ، بصائر ، احسن الحدیث ، کتاب مشابه ، مثانی ، حقّ الیقین ، تذکره ، کتاب حکیم ، قیّم ، خالی از عوج و کجی و غیر اینها از صفات دیگر ، که ان شاء الله هر یک را در محلّ خود توضیح خواهیم داد.

ب) اخباری که در فضیلت قرآن و وجوب تمسک به آن وارد شده :

اخبار در فضیلت قرآن بسیار است و در اینجا به ذکر دو حدیث اکتفا میشود و احادیث دیگر را در محلّهای مناسب متذکر خواهیم شد ان شاء الله.

[حدیث اول :] حدیث معروف به «ثقلین» که از رسول اکرم ۹ به طور متواتر روایت شده که فرمود :

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ : كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي ، مَا إِنْ تَمَسَّيْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا ، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» .

(من دو چیز گرانبها در میان شما به امانت میگذارم : یکی کتاب خدا و دیگر عترت و اهل بیت من ، مادامی که به این دو چیز متمسک شوید (چنگ زنید) هرگز گمراه نگردید، و این دو چیز از هم جدا نشوند، تا حوض کوثر بر من وارد شوند).

و این حدیث را خاصه و عامه به عبارات مختلفه به طور تواتر از رسول اکرم ۹ نقل کرده‌اند و در بعض روایات ، آن به این عبارت نقل شده :

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ : الثَّقَلَ الْأَكْبَرَ وَالثَّقَلَ الْأَصْغَرَ؛ فَأَمَّا الْأَكْبَرُ فَكِتَابُ رَبِّي ، وَأَمَّا الْأَصْغَرُ فَعِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي ، فَاحْفَظُونِي فِيهِمَا فَلَئِنْ تَضَلُّوا مَا تَمْسُكْتُمْ بِهِمَا» .

که از قرآن به «ثقل اکبر» تعبیر فرموده .

و اگر ثقل - به کسر ثاء و سکون قاف - به معنی بار گران و سنگین باشد چنانچه بعضی ضبط کرده‌اند تعبیر حضرت ۹ کتاب خدا و عترت را به

ثقلین ، برای این است ، که قبول کردن وزیر بار آن ها رفتن بر مردم گران و سنگین بود. و چنانچه واضح است از همان ابتدای اسلام پذیرفتن اوامر و نواهی قرآن و دست برداشتن از عادات جاهلیت و کبر و نخوت و عصیت و سایر اخلاق رذیله و اعمال قبیحه برای مردم دشوار و همچنین قبول ولایت

خاندان عترت و طهارت از همان ابتدای امر بر مسلمین سنگین و گران بود، چنانچه پس از رحلت رسول اکرم ۹ زیر بار خلافت امیر المومنین علی ۷ نرفتند و به آیاتی که در اثبات ولایت و خلافت و عصمت و سایر شئون و فضایل عترت بود اعتنا ننمودند، و امروز نیز عامه مسلمین ، بلکه شیعیان نیز که معتقد به امامت ائمه اطهارند، اوامر و نواهی قرآن را مورد عمل قرار نداده وزیر بار احکام و دستورات آن نمیروند و به فرمایشات پیغمبر ۹ و ائمه طاهرين : اعتنا نمی‌نمایند و از این جهت ، در ضلالت و به ذلت گرفتار شده‌اند.

و وجه تعبیر حضرت از قرآن به «ثقل اکبر» این است ، که اگر کسی به حقیقت به قرآن متمسک شود وزیر بار آن رود، عترت را هم قبول خواهد کرد و کسانی که به ظاهر، قرآن را قبول کرده وزیر بار امامت عترت نرفته‌اند در حقیقت ، قرآن را نپذیرفته و متمسک به آن نشده‌اند.

و اگر ثقل - به فتح ثاء و قاف - به معنی چیز نفیس و گرانبها باشد، چنانچه اکثر ضبط کرده‌اند ، وجه تعبیر حضرت ۹ از قرآن و عترت به دو چیز

گرانبها، واضح و هویداست .

بعضی از محققین در کلمات خود از قرآن به «کلام الله صامت» و از عترت به «کلام الله ناطق» تعبیر کرده‌اند، و این تعبیر در هر دو قسمت به نظر تمام نمی‌آید. اما راجع به قرآن به واسطه وجوه زیر :

۱. در خود قرآن به «کتاب ناطق» تعبیر شده ، میفرماید: (هَذَا كِتَابُنَا يُنطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ) (این کتاب ماست ، که با شما به حق سخن میگوید)، پس چگونه میتوان از «کتاب ناطق» به «کلام صامت» تعبیر نمود؟

۲. نامهایی در قرآن برای آن ذکر شده که با صامت مناسب نیست ، مانند «تذکره»: (وَإِنَّهُ لَتَذَكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ) .

و «ذکر»: (إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ) .

و «حدیث»: (اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ) .

و «موعظه»: (قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ) .

و «بیان»: (هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ) .

و «تبیان»: (تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ) .
 و «قول فصل»: (إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ) .
 و «بشیر و نذیر»: (فَرَأْنَا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ* بَشِيرًا وَنَذِيرًا) و غیر اینها.

۳. لفظ قرآن که از ماده قرائت است با صامت مناسبت ندارد.

۴. در خود تعبیر تناقض موجود است ، چه اگر «کلام است صامت نیست»
 و اگر «صامت است کلام نیست».

۵. این تعبیر مناسب کتب انبیای سلف است ، اما با قرآن که الفاظ آن به قدرت کامله حق ایجاد وبه واسطه جبریل امین بر قلب سید المرسلین ۹ القا گردید و حضرت به لسان خود بیان فرمود مناسبت ندارد.

و امیرا راجع به ائمه اطهار، اگر مراد از کلام الله ناطق شخص امام است ، که وی از مقوله الفاظ نیست و اگر به عنایت این است که همه عالم کلام حق تبارک و تعالی میباشند به اعتبار اینکه مظهر صفات و کمالات اویند، این تعبیر اختصاص به ائمه ندارد. بلی آنان مظهر اتم واکمل صفات الهی هستند، و اگر از کلام الله، ناطق بودن آنان ، بیانات و اوامر و نواهی ایشان است ، آن ها هم به ما از طریق کتاب و ضبط راویان اخبار و آثار رسیده است ، مگر اینکه بگوییم هر امامی نسبت به حاضرین زمان خود کلام الله ناطق ، یعنی بیان کننده قرآن مجید به طور شفاهی است .

حدیث دوم : در کافی از علی بن ابراهیم از پدرش

از نوفلی از سکونی از حضرت صادق ۷ از پدران گرامش از پیغمبر

اکرم ۹ روایت فرموده که رسول خدا ۹ فرمود :

«أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّكُمْ فِي دَارِ هُدْنَةٍ ، وَأَنْتُمْ عَلَى ظَهْرِ سَفَرٍ ، وَالسَّيْرُ بِكُمْ سَرِيعٌ ، وَقَدْ رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ يَبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ ، وَيَقْرَبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ ، وَيَأْتِيَانِ بِكُلِّ مَوْعِدٍ ، فَأَعِدُّوا الْجِهَازَ لِبَعْدِ الْمَجَازِ» ، قال : فقام المقداد بن الأسود فقال : يا رسول الله ، وما دار الهدنة؟ قال : «دار بلاغ وانقطاع ، فإذا التبتست عليكم الفتن كقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن ، فإنه شافع مشفع وماحل مصدق ، ومن جعله إمامه قاده إلى الجنة ، ومن جعله خلفه ساقه إلى النار ، وهو الدليل يدل على خير سبيل ، وهو كتاب فيه تفصيل وبيان وتحصيل ، وهو الفصل ليس بالهزل ، وله ظهر وبطن ، فظاهرة حكم وباطنه علم ، ظاهرة أنيق وباطنه عميق ، له نجوم وعلى نجومه نجوم ، وله تخوم وعلى تخومه تخوم ، لا تحصي عجائبه ، ولا تبلى غرائبها ، مصابيح الهدى ومنار الحكمة ودليل على المعرفة لمن عرف الصفة ، فليجل جال بصره ، وليبلغ الصفة نظره ، يُنَجِّحُ مَنْ عَطَبَ وَيَخْلُصُ مَنْ نَشَبَ ، فَإِنَّ التَّفَكُّرَ حَيَاةٌ قَلْبِ الْبَصِيرِ ، كَمَا يَمْشِي الْمَسْتَنِيرُ فِي الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ ، فَاعْلَمُوا بِحَسَنِ التَّخْلِصِ وَقَلَّةِ التَّرْبُصِ» .

ترجمه حدیث : ای مردم! شما در دار [هدنه] و [صلح و آرامش] یعنی شما در سرای آرامش موقت [و در طریق سفری هستید که زود به مقصد رهسپار میشوید، و به تحقیق میبینید که شب و روز و خورشید و ماه (سال و ماه) هر تازهای را کهنه و هر دوری را نزدیک و هر

موعودی را به وجود می‌آورند، پس برای گذرگاه دور و دراز تهیه جهاز نماید، در این موقع مقداد بن اسود

برخواست و عرض کرد: یا رسول الله! مقصود از دار هدنه چیست؟

حضرت فرمود: مقصود از دار هدنه، داری است که به نهایت میرسد و منقطع می‌گردد پس هر گاه فتنه‌هایی چون قطعه‌های شب تاریک، امر را

بر شما مشتبه ساخت، بر شما باد به تمسک به قرآن؛ زیرا قرآن شفاعت کننده‌های است که شفاعت او مورد قبول و خصومت کننده‌های است که خصومتش گواهی میشود، هر که قرآن را جلو خویش قرار دهد (=به دستوراتش رفتار کند) او را به بهشت کشاند و هر که قرآن را پشت سر قرار دهد (=مخالفت با آن کند) او را به طرف دوزخ راند، قرآن راهنمایی است که به بهترین طریق راهنمایی میکند و کتابی است که در آن حق و باطل را از یکدیگر جدا و حقایق را هویدا و محصل و مقصود از هر چیزی را آشکارا می‌سازد و کلام حقی است که باطل در آن راه ندارد. برای قرآن ظاهری و باطنی است، ظاهر قرآن حکم و باطن آن دانش است، ظاهر قرآن نیکو منظر و شگفت‌آور و باطن آن عمیق و از فهم عموم فراتر است. آسمان قرآن را ستارگانی است و بر بالای آن ستارگان، ستارگان دیگر (دارای آیاتی است که به آن ها هدایت میشود و آیات دیگری است که بر آن آیات دلالت میکند) (برای قرآن حد و منتهاست و بر آن حد، حد دیگر)، عجایب قرآن احصا

نمیشود و غرایب (=چیزهای کمیاب و نادر) آن کهنه نمی‌گردد، قرآن چراغهای هدایت و منارهای حکمت و دلیلهای معرفت و خداشناسی است برای کسی که به حقیقت قرآن آشنا گردد.

بنابراین لازم است که کنجکاوان و متفکران، دیده خود را جولان دهند و صفت بصیرت را به طور رسا به کار برند تا از هلاکت نجات و از وقوع در بیچارگی رهایی یابند؛ زیرا تفکر و اندیشه مایه زندگی دل بیناست، چنانچه روشنی وسیله رهروی استفاده کننده از نور در تاریکیهاست، پس بر شما باد به نیک گذر کردن از این دنیا و اندک انتظار کشیدن در این سرا.

گفتار دوم

در بیان عدم تحریف قرآن

بعضی از ظاهرینان به واسطه برخی از اخبار، که موهم تحریف است، بدون تحقیق قائل به تحریف در قرآن شده‌اند و این گفتار بسیار واهی و بیاساس است و ما در الکلم الطیب آنچه از اساتید کرام و آیات عظام، مانند مرحوم نائینی و درجهای و بلاغی اخذ نموده و به نظر رسیده بود متذکر

شدیم، و در اینجا نیز لازم است این قسمت را تحت چند مطلب متعرض گردیم:

۱. قرآن بزرگترین معجزه پیغمبر اسلام بوده و از ابتدای نزول، پیغمبر اکرم ۹ به آیات آن تحدی مینمود و دلیل صدق دعوی خود قرار میداد.

و چنانچه در بیان طرز نزول قرآن متذکر میشویم، قرآن، نجوماً و آیه

آیه و سوره سوره نازل میشد و چون پایه و اساس دین و وسیله دعوت پیغمبر ۹ و مسلمین بود، از همان روز اول اهتمام بسیار به حفظ

وضبط آن داشتند و به محض نزول، پیغمبر اکرم ۹ برای مسلمانان قرائت و آنان ضبط میکردند و در مواقع لازم برای مشرکین و یهود و نصارا تلاوت و آنان را به دین مبین دعوت مینمودند. وعده‌های به نام کُتاب وحی معروف بودند و آیاتی که نازل میشد مینوشتند. هر چه عدّه مسلمین رو به زیادی میرفت اهتمامشان در این امر بیشتر میشد و چه بسیار از آن‌ها، که تمام قرآن را ضبط و حفظ کرده بودند و هر چند مرتبه بر پیغمبر ۹ تلاوت مینمودند، مانند حضرت علی ۷، عبد الله بن مسعود،

معاذ بن جبل، اُبی بن کعب، زید بن ثابت،

ابوایوب انصاری، ابو الدرداء،

عباده بن صامت، سعد بن عبید و غیر اینها، مخصوصاً علی امیر

المومنین ۷ که عالم به شأن نزول و تفسیر و تأویل قرآن، و از روز اول بعثت، تا رحلت حضرت ختمی مرتبت در سفر و حضر ملازم آن سرور بود و تا اواخر بعثت، که عدّه مسلمانان به دهها هزار رسید، همه کم و بیش حافظ قرآن بودند، اگر چه به حسب سبقت و فضیلت تفاوت داشتند. و از طرفی پیغمبر

اسلام مسلمانان را به تلاوت قرآن و عمل نمودن به اوامر و نواهی آن تأکید میفرمود و مسلمانان هم تلاوت قرآن و حفظ و دراست آن را شعار اسلام و نشانه ایمان و وسیله تهذیب اخلاق و تزکیه نفس و تقدّم در فضیلت و مایه سعادت خود میدانستند و از این جهت در حفظ و ضبط آن سعی و کوشا بودند. با این وصف، چگونه ممکن بود که چیزی از قرآن اسقاط، یا در آن کم و زیاد بشود؟! ولی چون وحی در حیات رسول خدا منقطع نشده بود و مسلمانان منتظر نزول وحی بودند، قرآن را در مصحف واحد جمع ننموده بودند، هنگامی که رسول خدا رحلت و وحی منقطع شد، مسلمین در حضور هزاران حافظ، قرآن را در مصحف واحد جمع کردند و از آن به بعد نیز قرآن کریم با همین اهتمام عظیم مسلمین در قرون و اعصار متمادیه [= طولانی] و مراقبت تامّ و تمام در استنساخ از آن، دوره به دوره و قرن به قرن به دست ما رسیده است.

بلی، در تنظیم قرآن رعایت ترتیب نزول نشده؛ مثلاً آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) که بعد از آیه (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) نازل شده،

به چندین آیه قبل از آن ضبط شده و آیه تطهیر (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) که آیه مستقلی است، در بین آیات

زوجات نبی ۹ نوشته شده و غیر اینها، ولی اینها مربوط به کم و زیاد یا تغییر اسلوب قرآن نیست.

۲. گفتار بزرگان از دانشمندان و اساتید فن درباره عدم تحریف :
 شیخ صدوق ؛ با کمال احاطه و تتبعی که در اخبار دارد، در کتاب

اعتقاداتش میگوید: «اعتقاد ما امامیه این است ، که قرآنی که بر پیغمبر ۹ نازل شد، همین است ، که ما بین الدفتین [= میان دو جلد] است و بیش از این نیست و هر که به ما نسبت دهد که قائل به نقصان در قرآنیم دروغگوست» .
 شیخ مفید؛ در کتاب مقالاتش گفته : «جماعتی از امامیه گفته‌اند که از

قرآن هیچ کلمه‌ای و هیچ آیهای و هیچ سوره‌ای کم نشده ، ولی آنچه در قرآن امیرالمومنین ۷ از تأویل و تفسیر معانی قرآن بر حقیقت تنزیلش ثبت شده حذف گردیده است» .
 سید مرتضی ؛ بعد از قول به عدم نقیصه ، میفرماید: «کسانی که از

امامیه و حشویه مخالفت کرده‌اند اعتنایی به مخالفت آن‌ها نیست ؛ زیرا به اخبار ضعیفی که گمان کرده‌اند صحیح است استناد نموده‌اند».

شیخ طوسی ؛ در تفسیر تبیان میگوید: «اما کلام در زیاد و کم شدن

قرآن از سخنانی است که لایق به قرآن نیست . زیرا قول به زیاد شدن در قرآن ، بطلان آن اجماعی تمام مسلمانان از خاصه و عامه است و قول به کم شدن نیز خلاف ظاهر مذهب مسلمین میباشد، و نزد ما هم اقرب به صواب و اَلِیق به صحت ، قول به عدم نقیصه است و سید مرتضی ؛ آن را تأیید فرموده و از ظاهر روایات نیز همین معنی ظاهر و هویداست و روایاتی که از خاصه و عامه مخالف این نقل شده ، روایات آحادی است که مفید علم نیست و بهتر، اعراض از آن‌هاست» .

و شیخ طبرسی ؛ در مجمع البیان کلام شیخ را متابعت

شیخ کبیر در کشف الغطاء فرموده: «شک نیست که قرآن به حفظ ملک دیان از نقصان محفوظ است، چنانچه قرآن و اجماع علما در هر زمان بر این امر دلالت میکند و اعتباری به اخبار نادره نیست». قاضی نور الله در کتاب مصائب النواصب گفته: «آنچه به شیعه امامیه از وقوع تغییر در قرآن نسبت داده شده، جمهور امامیه به آن قائل نشده‌اند، بلکه عده کمی که اعتنا به قول آن‌ها در میان علمای شیعه نیست گفته‌اند».

شیخ بهائی؛ فرمود: «درست این است، که قرآن عظیم، محفوظ از زیاده و نقصان است و قول خدای تعالی: (إِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ) بر این امر دلالت دارد».

مقدّس بغدادی در شرح وافیه فرموده: «معروف بین اصحاب ما، عدم نقیصه در قرآن است به حدی که اجماع آن‌ها بر این مطلب نقل شده». محقق ثانی رساله مستقله درباره عدم تحریف

نوشته .

و مرحوم سید، استاد سید محمد باقر درجهای در درس خود تصریح میفرمود که اخبار تحریف باطل و ضعیف و خلاف اجماع است. و استادنا الاعظم مرحوم نائینی در درس خویش نکوهش بسیار از قول به تحریف میکرد و اخبارش را ضعیف می‌شمرد و تفسیر منسوب به امام حسن عسکری را مدخول میدانست و مدعی اجماع بر بطلان تحریف بود.

[ردّ اخبار تحریف از وجوهی:]

و مرحوم بلاغی در تفسیر آلاء الرحمن اهمّیت بسیار به این مطلب داده و اخبار تحریف و آیاتی را که ملصق به قرآن دانسته‌اند رد نموده است .

۳- اخبار تحریف از جهاتی قابل اعتماد نیستند :

الف) اکثر آن‌ها ضعیفند، زیرا راوی آن‌ها از غلات یا نواصب بوده

یا خبرش مرسل یا مقطوع است .

ب) بسیاری از آن‌ها معارض یکدیگرند و دو خبر که معارض یکدیگر شد از درجه اعتبار ساقط میشود.

ج) مخالف با اخبار معتبرهای هستند که تاب مقاومت با آن‌ها ندارند.

د) معرّضه اصحابند (علمای فن از آن‌ها اعراض نموده و مورد اعتنا قرار نداده‌اند) و به گفته محقق خراسانی: «خبر معرّض عنه، هر

چه صحّتش

بیشتر شود ضعفش زیادتر گردد».

ه) خلاف اجماعند چنانچه گذشت .

و) مخالف با نص قرآنند: (لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ)

و(إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ).

ز) پاره‌های از آن‌ها مشتمل بر مطالبی است که خلاف ضرورت دین یا مذهب یا برهان قطعی است .

ح) اگر اخبار تحریف درست باشد، قرآن از استدلال ساقط می‌شود و حال آنکه ائمه طاهرين و علمای راشدین و عامه مسلمین ، از زمان نزول تا این زمان در فروع و اصول به قرآن استدلال می‌کرده‌اند و قرآن را یکی از ادله اربعه می‌شمارند.

ط) بسیاری از تحریفاتی که قائل شده‌اند، موجب رکاکت عبارت می‌شود و قرآن را از فصاحت خارج می‌کند.

ی) اکثر اخبار تحریف قابل توجهند و راجع به تفسیر یا تأویل یا شأن نزول آیاتند؛ به این معنی که ، یا از جانب حق ، تفسیر و تأویلش نازل شده ، یا جبرئیل امین حین نزول تفسیر کرده ، یا پیغمبر اکرم ۹ حین تلاوت بیان فرموده ، یا از ائمه طاهرين : تفسیرش رسیده و مربوط به اصل قرآن نیستند.

بالجمله ، قول به تحریف مخالف ضرورت دین و مذهب و اجماع مسلمین و نص قرآن مبین و برهان عقل و استدلال ائمه طاهرين است .

۴. در اخبار دارد که حضرت علی ۷ پس از رسول اکرم ۹: «وما وضع برده علی کتفیه إلیما فی الصلاة ، حتی جمع القرآن» (ردا بر دوش نگرفت مگر

برای نماز، تا قرآن را جمع‌آوری کرد) و هنگامی که از جمع آوری و نوشتن آن فارغ شد در محضر مسلمانان آورد و گفت : این کتاب خداست همان طور که خدا بر محمد ۹ نازل فرموده و من آن را جمع کرده‌ام . گفتند: آن همین است که نزد ماست و ما را بدان نیازی نیست ، حضرت قسم یاد کرد: بعد از این روز، آن را نخواهید دید .

و بعضی گمان کرده‌اند، قرآنی را که حضرت علی ۷ جمع‌آوری کرد بیش از این قرآن و در آن ، کلمات و آیاتی بوده که از این حذف شده است و از این جهت قائل به تحریف شده‌اند؛ ولی این گمان باطل و مدّعی بدون دلیل بوده ، بلکه برهان بر خلاف آن قائم است و آنچه مسلم است و محققین از علما متذکر شده‌اند این است که قرآنی که حضرت علی ۷ جمع‌آوری فرموده به ترتیب نزول و تقدم منسوخ بر ناسخ و متضمن شأن نزول و تفسیر و تأویل و ذکر خاصّ و عام بوده و چون این قسمت با اغراض و مقاصد افراد خاص منافات داشته ، از این جهت آن را نپذیرفتند.

۵. در بعضی از کتب و زبانهاست ، که عثمان در زمان خلافتش دستور داد قرآن را جمع‌آوری کنند و قرآنی را که زید بن ثابت جمع کرده بود از آن استنساخ نموده به بلاد اسلامی فرستاد و سایر قرآن‌ها را سوزانید و این سخن بی‌پایه و نادرست است ، برای اینکه ، اولاً: چنانچه قبلاً متذکر شدیم ، قرآن پس از رحلت رسول اکرم ۹ بلافاصله در مجمع مسلمانان در مصحف واحد جمع گردید .

و ثانیاً: تا زمان خلافت عثمان ، جمعیت مسلمانان اکثر نقاط زمین را گرفته و بیش از هزار شهر را در قلمرو خود در آورده و نسخ قرآن در همه بلاد مسلمین منتشر شده بود و برای عثمان مقدور نبود که تمام قرآن‌هایی را که در نقاط مختلف جهان بود جمع‌آوری کرده و بسوزاند و بر فرض ، اگر چنین عملی

می‌کرد با چه عکس العملی از جانب مسلمانان رو به رو میشد؟ و آیا از سینه مسلمانان میتوانست محو کند؟

بلی ، در بعض اخبار دارد که از عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب خواست قرآنی را که نوشتند به او دهند تا با قرآنی که خودش نوشته تطبیق کند، عبدالله بن مسعود امتناع کرد. دستور داد او را زدند و به زور قرآن او را گرفته سوزانیدند .
و أمّیاء رسم الخطی که در بعض مصاحف به عثمان نسبت میدهند دلیل بر این نیست که اختلافی با سایر قرآنها داشته باشد، بلی ، ممکن است در وقف و وصل و تعیین آیات و طرز کتابت بعض کلمات و نحو اینها اختلافی باشد و این ضرری به اصل قرآن نمیزند، بلکه در رسم الخط عثمان در بعض موارد غلطهای کتابی هم دیده میشود؛ مانند «لشیء» در آیه (وَلَا تَقُولَنَّ لَشَيْءٍ) که «لشای» به زیاد کردن الف بین شین و یاء نوشته و (لَاذْبَحَنَّهُ) که «لا اذبحنه» ضبط کرده و در قرآنها که از این رسم الخط استنساخ شده مانند

قرآنها چاپ مصر به همین نحو مکتوب میدارند، ولی در قرائت ، همگی «لشیء» و «لاذبحنه» میخوانند.

گفتار سوم

در تفسیر قرآن و روش مفسرین

تفسیر در لغت ، به معنی کشف و پرده برداشتن از چیزی پوشیده ، و در اصطلاح ، بیان مراد و مقصود از آیه است .
و در اخبار بسیار از رسول اکرم ۹ و ائمه اطهار : از تفسیر به رأی و اظهار سلیقه در معنی آیات قرآن نهی شده . از رسول اکرم ۹ روایت شده که فرمود :
«من فسر القرآن برأیه فلیتبوأ مقعده من النار» .

(هر که قرآن را به رأی و سلیقه خود تفسیر کند، جایگاه او از آتش پر شود).

و در روایت دیگر میفرماید :

«من فسر القرآن برأیه فأصاب الحقّ فقد أخطأ» .

(هر که قرآن را به رأی و سلیقه خود تفسیر کند و به حق برسد، باز هم خطا رفته است).

و از حضرت صادق ۷ روایت شده که فرمود :

«من فسر القرآن برأیه إن أصاب لم يؤجر، وإن أخطأ فهو أبعد من السماء» .

(هر که قرآن را به رأی خود تفسیر کند اگر درست دریابد، او را اجری نباشد و اگر به خطا رود به بیش از مسافت زمین و آسمان از حقیقت دور افتد).

و در اینکه مراد از «تفسیر به رأی» چیست؟ بین مفسرین اختلاف است و توضیح در این مقام این است که طبق آیه شریفه (هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ) ، آیات قرآن بر دو دسته است : محکمات و متشابهات . محکم آن

است که مقصود از آن بدون ضمّ ضمیمهای (=پیوستن پیوستی) روشن باشد؛ مانند (فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ) و متشابه آن است که تاب معانی متعدّد داشته

باشد و بدون ضمّ ضمیمهای مقصود معلوم نگردد؛ مثل (ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ) و تأویل متشابه عبارت از مرجع و ضمیمه است ، که

متشابه به آن

بازگشت می‌کند و معنای مقصود به وسیله آن معلوم میگردد و این مرجع عبارت از آیه محکم یا خبر قطعی از رسول اکرم وائمه اطهار: است که مبین قرآنند؛ زیرا علم به تأویل قرآن طبق آیه مزبور مختص به خدا وراسخین در علم، یعنی پیغمبر ۹ وائمه هدی است، چنانچه در ذیل تفسیر آیه شریفه دلایل و اخبار آن را ذکر خواهیم نمود، إن شاء الله تعالی .

و از جهت دیگر آیات قرآن دارای دو جنبه است: جنبه ظاهری و جنبه باطنی .

و ظاهر قرآن بر دو نوع است:

۱. نصوص: یعنی آیاتی که دلالت لفظ در آن‌ها بر مراد و مقصود قطعی و یقینی است، به طوری که خلاف آن احتمال نمی‌رود؛ مانند بسیاری از آیات وارده در توحید و معاد جسمانی و غیر اینها در باب عقاید و غیره. و در این قبیل آیات چون مراد معلوم است اشکالی در اخذ آن‌ها نیست.

۲. ظواهر: یعنی آیاتی که لفظ بر حسب قواعد عربیت، مانند: «اصالة العموم» و «اصالة الاطلاق» و «اصالة الحقیقه» و نحو اینها، دلالتش بر مقصود روشن و هویدا باشد ولی خلاف آن هم احتمال برود، به اینکه مخصیص یا مقید یا قرینه مجازی داشته باشد، و در علم اصول حجت بودن ظواهر قرآنی بعد از فحص تام از مخصیص و مقید و قراین مجاز در اخبار و آیات و ادله عقلیه ثابت شده است و این مختص مجتهد است و غیر او نمیتواند به ظواهر قرآن عمل کند.

و باطن قرآن، یعنی معانی پوشیده‌های که از مطاوی قرآن استفاده میشود، و از پیغمبر اکرم ۹ روایت در حدیث سابق [گذشت] که فرمود: «له تخوم

و علی تخومه تخوم»، و غیر آن از احادیث کثیره که دلالت دارد که برای قرآن

ظاهری و باطنی است و برای باطن قرآن هم باطنی است تا به هفت بطن منتهی شود. و در بعض اخبار برای قرآن هفتاد بطن ذکر شده و این اخبار اشاره به کثرت بطون قرآن است.

و علم به بواطن = درونها، نهفته‌های [آیات قرآن از خصایص خاندان نبوت و عصمت و طهارت است و این منبع یکی از منابع و سرچشمه‌های علم و حکمت خاندان نبوت است و جز به وسیله آنان راهی برای استفاده از این منبع نیست و کسانی که به استحضانات و حدسیات و روایات غیر معتبره،

آیات قرآن را به ذوق و مشرب خود تفسیر و تأویل میکنند اعتمادی به قول آن‌ها نیست و مشمول اخباری هستند که در نهی از تفسیر به رأی مذکور شد.

بنابراین تفسیر به رأی عبارت است از: تفسیر کردن آیه متشابه بدون استناد به آیهای محکم یا خبر قطعی، و همچنین تفسیر کردن بواطن آیات بدون استفاده از علوم ائمه اطهار است.

سخنی درباره مفسرین و کتب تفسیر:

چنانچه از بحث پیش استفاده شد در تفسیر قرآن باید به

فرمایشات پیغمبر ۹ و مبینان قرآن، که طبق حدیث ثقلین

و احادیث قطعی دیگر عترت پیغمبر ۹ یعنی ائمه اثنا عشر

میباشند، مراجعه کرد؛ اما مراجعه به مفسرین عامه، مانند عکرمه

و مجاهد و عطاء و حسن بصری و ضحاک بن مزاحم

و قتاده و مقاتل بن سلیمان و مقاتل بن حیان و فخر رازی و امثال

اینها درست نیست و اعتبار و اعتمادی به کلمات آن‌ها نمیباشد برای اینکه ،
 ۱. از طریق خود عامه و اهل رجالشان ضعیف شمرده شده‌اند، چنانچه در حق عکرمه گفته‌اند: «دارای عقیده خوارج و کذاب و غیر
 ثقه است» .

و درباره مجاهد از اعمش نقل شده که ، «تفسیرش را از اهل کتاب
 گرفته ، و از جمله منکراتش اینکه مقام محمود [در آیه (عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا)] را چنین تفسیر کرده که پیغمبر ۹
 فردای قیامت پهلوی خدا
 در عرش جلوس میکند» .
 و درباره ضحاک از یحیی بن سعید نقل شده که ، «ضحاک نزد ما
 ضعیف است و از ابن عباس روایت میکند و حال آنکه هرگز او را ملاقات نکرده» .

و درباره قتاده گفته‌اند که او، «مدلس است» .

و درباره مقاتل بن سلیمان از وکیع نقل شده که او، «کذاب است»، و از
 نسائی نقل شده که او، «دروغ میگفت»، و از یحیی بن سعید نقل شده که ، «حدیث او قابل اعتنا نیست» .
 و در حق ابنحیان گفته که : «علم قرآن را از یهود و نصارا میگرفته و مطابق کتب آن‌ها تفسیر میکرده» .
 و درباره مقاتل بن حیان از وکیع نقل شده که ، «او را به کذب نسبت میداده» و ابن معین «او را ضعیف شمرده»؛ و احمد بن حنبل گفته
 که ،

«اعتنایی به مقاتل بن سلیمان و نیز به مقاتل بن حیان نیست» .

و درباره فخر رازی ، مرحوم نراقی در جامع السعادات میگوید :

«روزی در اواخر عمرش گریه میکرد، سببش را پرسیدند؟ گفت: مطلبی را سالهای متمادی معتقد بودم و فعلاً فهمیدم اشتباه بوده و میترسم تمام عقاید من از این قبیل باشد».

و این مطلب کاشف از این است، که در تمام عقایدش شک داشته و چون در اکثر امور تشکیک مینموده وی را امام المشککین نامیده‌اند.

[اشکالات کتب تفسیری اهل سنت]:

۲. کتب تفاسیر آن‌ها مشتمل بر کفریات و افتراءاتی نسبت به مقام

مقدس انبیاست که مخالف با مبانی دین مبین و اصول مسلمة اسلام است؛ مثل اینکه در تفسیر آیه (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) میگویند معنی آیه این است که هر گاه پیغمبری تکلم کند، یا حدیث

گوید، یا تلاوت و قرائت آیه کند، شیطان در آن میان القای ضلالت [= گمراهی، باطل] کند.

و گویند: وقتی پیغمبر اکرم ۹ سوره نجم را در مجمع مشرکین مکه قرائت میفرمود، هنگامی که به این آیه رسید: (أَفَرَأَيْتُمُ اللَّامَاتِ وَالْعُزَّىٰ * وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ) شیطان این دو جمله را بر زبان پیغمبر ۹ جاری کرد:

«تلک الغرائق العلی، منها الشفاعة ترجی».

(این بتها نیکویان بلند مرتبه‌ای هستند که از آن‌ها امید شفاعت برده میشود).

چون قریش این بشنیدند خرسند شده و گفتند: محمد ۹ خدایان ما را میستاید و به سجده افتادند، جبرئیل پیغمبر را خبر داد و حضرتش محزون شد، پس این آیه برای تسلیت پیغمبر ۹ نازل شد که به زعم آنان مفادش این است، که «همه انبیا و رسل هر گاه تلاوت آیات میکردند شیطان در زبان

آن‌ها تصرف میکرد؛ ولی خداوند القای شیطان را برطرف و آیات خود را محکم میدارد؛ و این کلام از جوهی فاسد است:

أ. منافی با عصمت انبیاست.

ب. موجب سلب وثوق و اعتماد از گفتار آن‌ها میشود.

ج. منافی با آیات قرآن است، مانند آیه شریفه (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ) که در همان سوره والنجم است

و آیات دیگر.

د. سوره حج که شامل آیه مزبور است در مدینه نازل شده و سوره نجم در مکه و بیش از ده سال بین نزول این دو سوره فاصله شده و هیچ گونه مناسبتی با تسلیت ندارد. و معنی ظاهر آیه این است که، «هر رسول و نبی را که فرستادیم آرزوی او هدایت قومش بود و شیطان القای ضلالت میکرد و مردم را اغوا مینمود؛ ولی خداوند رفع القای شیطان را مینمود و آیات خود را محکم میفرمود».

و از این قبیل کفریات و افتراءات در کلمات آن‌ها بسیار است، که إن شاء الله هر یک را در محل خود اشاره خواهیم کرد.

۳. مطالبی که در ذیل آیات متعرض میشوند اکثر تفسیر به رأی است و اخباری را که در مذمت آن بود قبلاً متذکر شدیم.

۴. روایاتی که نقل میکنند اغلب از کتب یهود و نصارا است و حال کتابهای آن‌ها معلوم است .

۵. اخباری که از پیغمبر ۹ نقل میکنند اگر منتهی به امثال ابو هریره و آنس بن مالک و اشباه اینها بشود که حالشان نزد

شیعه امامیه معلوم و کذاب و جعل بود نشان مسلم و اگر به امیرالمومنین ۷ و ابن عباس و سلمان

و عمار و امثال اینها بشود از حیث سند ضعیف است و اگر در بعض موارد

استناد به روایات آن‌ها شود برای الزام یا استفاضه و توافق و اثبات تواتر است .

۶. قطع نظر از امور فوق ، اینها اهل خبره فن نیستند تا گفته شود رجوع به اهل خبره با شرایطش جایز است ؛ زیرا به محض نوشتن کتاب تفسیر و نام مفسر بر خود نهادن ، خبرویت ثابت نمیشود و بر فرض که اهل خبره باشند فاقد شرایط مرجعیتند .

[اشکالات وارد بر کتب تفسیری شیعه:]

و اما کتب تفسیر امامیه اغلب آن‌ها نیز خالی از نقص نیست برای اینکه ،

اولاً، قسمت مهم آن‌ها نقل اقوال مفسرین عامه است ، مثل اینکه

میگویند عکرمه چه گفته ، یا مجاهد چه گفته ، یا عطاء چه گفته و تعجب این است که چه بسا حضرت ابی جعفر باقر و ابی عبد الله صادق ۸ را هم در عداد آن‌ها می‌شمارند .

ثانیاً، یک قسمت نقل اخبار ضعیفه ، مانند تفسیر منسوب به امام حسن عسکری ۷ یا اخبار مجعوله غلات ، یا اخبار خلاف اجماع و ضرورت مذهب ، مثل اخبار تحریف و غیر اینها از اخبار ضعیفه دیگر است .

ثالثاً، یک قسمت فلسفه بافی و تطبیق آیات قرآن بر فرضیات حکما و اختلاقات (= به هم بافته‌های) عرفاست .

رابعاً، کوشش بسیار در ادبیت (صرف ، نحو، اعراب ، معانی ، بیان ، لغت و نحو اینها) که چه بسا از فن تفسیر خارج است و بیش از مقداری که فهم عربیت بستگی به آن دارد لزومی ندارد .

خامساً، جدبیت بلیغی در ارتباط سوره‌ها و آیات به یکدیگر و حال آنکه چون قرآن نجوماً (=آیه آیه و سوره سوره) نازل شده ، جز در مواردی که ارتباط و مناسبت ظاهر و معلوم است رعایت آن لزومی ندارد .

و بالجمله ، کتاب تفسیری که خالی از این عیوب باشد کم است و اگر خدا توفیق دهد و امام عصر مددی فرماید تصمیم داریم در این تفسیر آیاتی را که «ظاهر الدلاله» است به همان ظاهر اکتفا نمایم ، با رعایت اخبار وارده بر خلاف ظواهر و کلمات بزرگان از محققین و دانشمندان خبره فن ؛ و اگر «ظاهر الدلاله» نباشد هر گاه خبر معتبری در تفسیر و تأویل و بیان آن یافتیم آن خبر را متذکر شده و تشریح نمایم و هر گاه خبر معتبری نیافتیم علمش را به اهلش محول کنم . در صورت اخیر اگر چیزی در بیان آیه گفته شود مجرد احتمال است و مقصد به مراد و مقصود منظور نیست .

در اختلاف قرائات

مشهور بین علمای خاصه و عامه جواز قرائت قرآن بر طبق قرائت یکی از قرّای سبعة: عمرو بن علاء بصری،

عبدالله بن کثیر مکی، نافع بن عاصم مدنی،

عبدالله بن عامر شامی، عاصم، و حمزه، و کسائی کوفی است.

و بعضی قرائت سه نفر دیگر: یزید بن قعقاع مدنی

و یعقوب بن اسحاق حضرمی

و خلف بن هشام را نیز ضمیمه نموده و قرائت این ده نفر را صحیح و معتبر و غیر اینها را شاذ دانسته‌اند.

و بعضی مجرّد صحّت عربیت را در قرائت کافی دانسته، اگر چه مطابق قرائت احدی از قرّا نباشد؛ مانند مرحوم آیه الله یزدی در عروه الوثقی.

و جماعتی تنها قرائت قرآن را مطابق سیاهی جایز دانسته؛ مانند مرحوم استاد شیخ جواد بلاغی؛ و آنچه به نظر صحیح و درست می‌آید همین قول اخیر

است و دلیل مشهور بر مدّعی خود، از چند وجه است:

۱. متواتر بودن قرائت هر یک از قرّای هفتگانه از زمان ایشان تا این زمان و این دعوی مخدوش و مورد انکار است؛ برای اینکه، اولاً قرائت هر کدام از ایشان به واسطه دو راوی به آن‌ها منتهی میشود و در بسیاری از موارد در روایت کردن از ایشان با هم اختلاف دارند و خود این اختلاف موجب عدم ثبوت قرائت هر یک از قرّا میشود و بر فرض

ثبوت قرائت هر یک از قرّا، تازه هر کدام شخص واحدی بوده که عدالت و وثوق او ثابت نیست و از واحد دیگری روایت کرده که حال اغلب آن‌ها در روایت مثل خود اوست. و حتی سندهای هیچکدام از این قرائات نزد اهل سنت صحیح و معتبر نیست، تا چه رسد به شیعه امامیه، و تعجب این است که بعضی قرائات قرّای سبعة را از نبی ۹ متواتر میدانند، و حال آنکه سند هر یک از قرّا

مضبوط است و علاوه بر اینکه حال راویان آن‌ها معلوم و اغلب غیر معتبر و مخدوشند، از آحاد تجاوز نمیکنند، تا چه رسد به اینکه متواتر باشد.

و ثانیاً، از استدلال هر یک بر صحت قرائت خود و وجوه ترجیح آن بر سایر قرائات معلوم میشود که قرائت آن‌ها از روی اجتهاد بوده و مستند به روایت نیست؛ مانند استدلالاتی که در ترجیح کلمه ملک بر مالک و عکس آن میکنند. ثالثاً، نفس اختلاف قرا و تعارض آن‌ها، تمام را از اعتبار ساقط میکند؛ زیرا هر یک قرائت دیگری را باطل میداند.

[اخبار سبعة أحرف]:

۲. اخباری که از طریق عامه از پیغمبر ۹ روایت کرده‌اند که ،

«إنَّ القرآنَ نزلَ على سبعةِ أحرفٍ» ، (قرآن بر هفت حرف نازل شده)

و گفته‌اند مقصود از هفت حرف ، هفت قرائت است ، و این استدلال نیز مخدوش است ؛ برای اینکه ،

اولاً، سند این اخبار حتی در رجال عامه ضعیف شمرده شده .

و ثانیاً، معارض با اخبار دیگری است ، که نقل کرده‌اند :

«إنَّ القرآنَ علی أربعةِ أحرفٍ» ، یا «أنزلَ القرآنَ علی عشرةِ أحرفٍ» .

و ثالثاً، در معنای «سبعة أحرف» در خود اخبارش اختلاف است ، در بعض روایاتش دارد :

«أنزلَ القرآنَ علی سبعةِ أحرفٍ : آمر و زاجر و ترغیب و ترهیب و جدل و قصص و مثل » .

و در بعض روایاتش دارد :

«أنزلَ القرآنَ من سبعةِ أبوابٍ علی سبعةِ أحرفٍ : زاجراً و آمراً و حلالاً و حراماً و محكماً و متشابهاً و أمثالاً» .

و در بعض روایاتش دارد :

«أنزلَ القرآنَ علی عشرةِ أحرفٍ : بشیر و نذیر و ناسخ و منسوخ و عظة و مثل و محکم و متشابه و حلال و حرام » .

و در تفسیر آلاء الرحمن از کتاب الإیتقان نقل میکند که ، چهل قول در

معنای «سبعة أحرف» گفته‌اند، بنابراین بر فرض صحت ، حدیث مجمل میشود و از دلالت میافتد.

و رابعاً، معارض با اخبار دیگری است که از طریق عامه نقل شده ؛ مثل خبری که ابن انباری از عبد الرحمان سلمی نقل میکند که گفت : «قرائت ابی

بکر و عمر و عثمان و زید بن ثابت و مهاجرین و انصار یکی بود» ، یا خبری

که ابی داود از انس بن مالک نقل میکند که گفت : «پشت سر ابی بکر

و عمر و عثمان و علی نماز خواندم همه «مالک یوم الدین» خواندند و اول کسی که «ملک یوم الدین» خواند مروان بن حکم بود» .

و خامساً: این اخبار با اخباری که از ائمه هدی به طریق شیعه رسیده مردود است ؛ مثل حدیثی که کافی مسنداً از حضرت باقر ۷

و صدوق ؛ در

عقائدش از حضرت صادق ۷ روایت کرده که ، «إِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ، وَلَكِنْ الْاِخْتِلَافُ يَجِيءُ مِنْ قَبْلِ الرَّوَاةِ» .
(به درستی که قرآن یکی است و از جانب خداوند یکتا نازل شده و اختلاف از ناحیه راویان آمده است).
و در کافی به سند صحیح از فضیل بن یسار روایت کرده که گفت :

قلت لأبي عبد الله ۷: إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ: إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ، فَقَالَ ۷: «كَذَبُوا أَعْدَاءُ اللَّهِ، وَلَكِنَّهُ نَزَلَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ مِنْ عِنْدِ الْوَاحِدِ» .

(گفتم به حضرت صادق که ، مردم میگویند: قرآن بر هفت حرف نازل شده ، فرمودند: دروغ میگویند دشمنان خدا، بلکه قرآن به یک حرف از جانب یکی نازل شده).

سادساً: بالوجدان واضح است که جبرئیل قرآن را بر پیغمبر هفت مرتبه و هر مرتبه بر طبق قرائت یکی از قرآ نازل نکرده .

[خبر اقرؤا القرآن كما يقرأ الناس:]

۳. خبری که از طریق شیعه از ائمه هدی رسیده که فرمودند :

«إِقْرَأُوا الْقُرْآنَ كَمَا يَقْرَأُ النَّاسُ» .

(قرآن را همانطوری که مردم میخوانند بخوانید) و ادعا کرده‌اند که مراد از «ناس» در این خبر قرآی سبعة هستند.
این ادعا هم بدون دلیل و باطل است ؛ زیرا ظاهر از «ناس» عموم مسلمین از عامه و خاصه هستند، که قرآن را مطابق سیاهی قرائت می کنند و تنها بعضی از قرآ که بخواهند اظهار فضلی کنند بر طبق قرائت قرآی سبع می خوانند، لذا این خبر دلیل بر مدعای ماست نه ادعای آن ها.

قرائت قرآن تنها مطابق سیاهی جایز است :

بنابر آنچه ذکر شد ادله مشهور بر اثبات صحت قرائت هفتگانه هیچ قابل اعتماد نیست و تنها سیاهی قرآن که از زمان نبی ۹ تا این زمان به نحو تواتر به ما رسیده معتبر است . و دلیل بر این مدعا این است که قرآن مجید آنچه نازل میشد، مسلمین با کمال جدیت و تمام رغبت ضبط و مکرر بر یکدیگر قرائت و تصحیح مینمودند و چنانچه گذشت عده زیادی تمام قرآن را حفظ نموده و بر رسول اکرم ۹ قرائت میکردند و از زمان نبی ۹ به بعد هزارها قرآن نوشته شده و هزاران نفر آن را حفظ داشتند و حافظین قرآن رقیب قرآنها بوده ، اگر یک قرآن بر خلاف سیاهی نوشته میشد آن را تصحیح میکردند و قرآنها رقیب حافظین بوده ، اگر یک نفر بر خلاف سیاهی میخواند غلط

شمرده میشد و حتی کسانی که میخواستند قرائت قرآ را رعایت کنند در حواشی قرآن به خط قرمز مینوشتند و از این جهت سیاهی قرآن به «سواد» یا سیاهی قرآن معروف شد و این سیاهی به نحو تواتر، بلکه فوق آن ، از زمان پیغمبر ۹ دست به دست به ما رسیده و قابل هیچگونه خدشهای نیست ، چه اگر در این نحوه تواتر خدشه شود، در عالم ، تواتری یافت نخواهد شد و در این صورت باید در سند قرآن هم تأمل نمود.

و اینکه معروف است سیاهی قرآن مطابق قرائت حفص از عاصم نوشته

شده اشتباه است ، بلکه حفص مطابق سیاهی قرائت کرده و قبل از حفص و عاصم همه قرآنها بر طبق همین سیاهی بوده و مطابق آن ،

قرائت مینموده‌اند.

و دلیل دیگر اینکه قرائت سیاهی قرآن به اجماع مسلمین، بلکه ضرورت دین، صحیح است و احدی در صحت آن اشکال نکرده؛ ولی غیر سیاهی باطل نباشد مورد شبهه و اشکال است. بنابراین نباید امر قطعی یقینی را کنار گذاشته و به مشکوک عمل کرد. بلی، اعتماد و رجوع به قرآن در تشخیص مخارج حروف و مراعات «مدّ لازم» و «ادغام» و «قلب» و «اخفا» و «اظهار» و «تفخیم» و «ترقیق» و «اماله» و «اشمام» و «وقف» و «وصل» و امثال اینها در صورتی که از عرف عرب خارج نشود و شرایط خبریّت در آن‌ها موجود باشد، مانعی ندارد، بلکه بسا لازم است.

گفتار پنجم

در فضیلت قرائت قرآن و آداب آن و تعلیم و تعلم و حفظ قرآن

اخبار در فضیلت قرائت قرآن و ختم آن و قرائت هر یک از سوره‌ها و خصوصاً بسیاری از آیات شریفه قرآن و خواندن از روی مصحف، یا از حفظ و تلاوت در نماز نشسته و ایستاده و خواندن به صوت حسن و با ترتیل و غیر اینها بسیار و در کتب اخبار مضبوط است، و ما در اینجا به ذکر چند

روایت اکتفا میکنیم:

۱. در کافی از حضرت باقر ۷ روایت میکند که فرموده:

«من قرأ القرآن قائماً فی صلاته کتب الله له بكلّ حرف مائة حسنة، و من قرأ فی صلاته جالساً کتب الله له بكلّ حرف خمسين حسنة، و من قرأ فی غیر صلاته کتب الله له بكلّ حرف عشر حسنات».

(هر کس قرآن را ایستاده در نماز بخواند، خداوند برای او به هر حرفی صد حسنه بنویسد و هر که نشسته در نماز بخواند، خداوند برای او به هر حرفی

پنجاه حسنه بنویسد و هر که در غیر نماز بخواند، خداوند برای او به هر حرفی ده حسنه بنویسد).

۲. در کافی از حضرت سید الشهداء ۷ روایت میکند که فرمود:

«من قرأ آیه من کتاب الله عزوجلّ فی صلاته قائماً یکتب له بكلّ حرف مائة حسنة، فإذا قرأها فی غیر صلاته کتب الله له بكلّ حرف عشر حسنات، وإن استمع القرآن کتب الله له بكلّ حرف حسنة، وإن ختم القرآن لیلاً صلّت علیه الملائكة حتی یصبح، وإن ختمه نهراً صلّت علیه الحفظة حتی یمسی، و کانت له دعوة مجابة، و کان خیراً له ممّا بین السماء إلى الأرض. قلت: هذا لمن قرأ القرآن، فمن لم یقرأ؟ قال: یا أبا بنی أسد، إنّ الله جواد ماجد کریم، إذا قرأ ما معه أعطاه الله ذلك».

(هر کس آیه‌ای از کتاب خدای عزوجلّ در نمازش ایستاده بخواند برای او به هر حرفی صد حسنه نوشته شود و هر گاه در غیر نماز بخواند برای او به هر حرفی ده حسنه نوشته شود و اگر قرآن را استماع کند برای او به هر حرفی یک حسنه نوشته شود و اگر قرآن را در شب ختم کند فرشتگان برای او طلب رحمت کنند تا صبح نماید و اگر در روز ختم کند فرشتگان نگاهبان برای او طلب رحمت کنند تا شام نماید و برای او دعای مستجاب باشد. راوی گوید: گفتم: این ثوابها برای کسی است که قرائت قرآن نماید، پس کسی که نتواند بخواند؟ حضرت فرمود: ای برادر بنی اسد! خداوند جواد، بزرگوار و کریم است، هر گاه بخواند آنچه با اوست از قرآن (= از حفظ دارد) خداوند این ثوابها را به او عطا کند).

آداب قرائت ظاهری و باطنی قرآن :

آداب قرائت بر دو قسم است : ۱. آداب ظاهریه . ۲. آداب باطنیه .

[آداب دهگانه ظاهری :]

آداب ظاهریه قرائت قرآن عبارت است از :

۱. با طهارت بودن .
۲. با کمال ادب خواندن .
۳. با طمأنینه در حال ایستاده یا نشسته بدون اینکه تکیه دهد یا چهار زانو بنشیند.
۴. شمرده خواندن ، چنانچه در قرآن میفرماید: (وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیْلًا) .
۵. جهر متوسط اگر ایمن از ریا باشد و گرنه آهسته خواندن .
۶. با حال حزن و بکا بودن .
۷. تحسین و تجوید قرائت .
۸. ادای حقوق قرائت ، به اینکه به آیه سجده که میرسد سجده کند و به آیه عذاب استعاذه نماید و به آیه رحمت و مغفرت استرحام و استغفار کند و به آیات بهشت مسألت نماید و به آیه دعا، دعا و به آیه تکبیر، تکبیر و به آیه تسبیح ، تسبیح کند.
۹. قبل از شروع به قرائت استعاذه کند، چنانچه شرحش بیاید.
۱۰. پس از فراغ از قرائت هر سوره بگوید: «صدق الله العلیّ العظیم وبلغ رسوله الکریم ، اللهم انفعنا به وبارک لنا فیہ والحمد لله ربّ العالمین».

[آداب دهگانه باطنی :]

آداب باطنیه [قرائت قرآن] عبارت است از :

۱. فهمیدن و پی بردن به عظمت کلام ، به این معنی که بداند قرآن کلام الهی است ، که از عرش عظمت حق نزول نموده تا به مرتبه آفهام خلق رسیده ؛ برای اینکه بشر را از تیه ضلالت و سرگردانی به سر منزل سعادت جاودانی هدایت کند؛ و کلید خزاین گوهرهای گرانبهایی است که هر که به چنگ آرد به غنای حقیقی نایل گردد؛ و آب حیاتی است که هر که بیاشامد از زندگانی جاوید بهره‌مند شود؛ و داروی شفا بخشی است ، که هر که بنوشد از دردهای نهانی و آشکار شفا یابد.
۲. دانستن و پی بردن به عظمت گوینده کلام ، یعنی بداند که گوینده آن ، خداوند بزرگ و آفریدگار و پروردگار جهانیان است ، که ذات مقدّسش جامع جمیع کمالات و منزّه از همه عیوب و نواقص و مبرّأ از احتیاج است و نهایی برای صفات کمال و عظمت و کبریایی و علوّ او نیست . و او حکیم علی الاطلاق و عالم به جمیع سرایر و ضمائر و قادر بر هر چیز و سمیع و بصیر و مدرک و لطیف و خبیر است .
۳. از طهارت ظاهر به طهارت باطن التفات نمودن ، به این معنی که بداند چنانچه ظاهر قرآن را بدون طهارت نمیتوان مس نمود، تا زبان انسان از سخنان زشت و ناروا پاک نگردد و دل انسان از اخلاق ناپسند و صفات نکوهیده پیراسته نشود، حقیقت کلام حق را دریابد و لذّت

شیرینی آن را درک ننماید.

۴. با خضوع و خشوع و رقت قلب و خوف خدا قرائت کردن، چنانچه در جامع‌السعادات از حضرت صادق ۷ روایت میکند: «من قرأ القرآن ولم يخضع ولم يرق قلبه ولم ينشأ حزناً ووجلاً في سره، فقد استهان بعظيم شأن الله وخسر خسراناً مبیناً».

(کسی که قرآن بخواند و خاضع نشود و رقت قلب نداشته باشد و در باطنش حزن و ترس پیدا نشود به تحقیق به امر بزرگ خدا توهین کرده و زیان آشکارایی نموده).

۵. با حضور قلب و ترک حدیث نفس که روح هر عبادتی است، قرآن خواندن.

۶. در معانی آیات قرآن تدبیر نمودن، در قرآن می‌فرماید: (أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا) (پس آیا در قرآن تدبیر نمیکنند، بلکه بر دلهای آنان قفل زده شده).

و در جامع‌السعادات از امیر المومنین ۷ روایت میکند:

«لا خیر فی عبادۀ لا فقه فیها، ولا فی قراءۀ لا تدبیر فیها».

(در عبادت بدون علم و در قرائت بدون تدبیر، خیری نیست).

۷. متحقق شدن به حقایق قرآن از اعتقادات و اخلاق فاضله و اعمال صالحه، چون قرآن مشتمل بر توحید و بیان صفات و افعال صانع عالم و اوصاف و احوال روز قیامت و بهشت و دوزخ و علت بعثت انبیا و صفات و رفتار آن‌ها و تمجید از گروندگان به پیغمبران و تقبیح مخالفین آنان و بیان صفات حسنه و اخلاق پسندیده و همچنین صفات سیئه و اعمال نکوهیده و ذکر فواید اطاعت و ایمان و عمل صالح و زیانهای معصیت و کفر و اعمال زشت و بیان قصص و حکایات امم گذشته و غیر اینها از امور دیگر میباشد، که خواننده قرآن باید از هر قسمت از این امور کاملاً بهره‌برداری کند، به امور اعتقادی آن معتقد و به اخلاق فاضله‌اش متخلق و به اعمال شایسته‌اش متحقق گردد، از قصص آن عبرت گرفته به وعده‌های قرآن امیدوار [باشد] و از وعید آن بهراسد.

۸. تخصیص، یعنی متوجه باشد که خداوند، او را مخاطب قرار داده با وی تکلم میکند و گویا در محضر پیغمبر ۹ بوده و از زبان وی کلام الهی را میشنود.

۹. تأثیر قلبی، یعنی از مواعظ قرآن متعظ شود (=پند پذیرد)، اوامر آن را امتثال و از نواهی آن اجتناب کند، به ذکر نعم الهی که میرسد،

شکرگزاری و از بلیات و نعماتش استعاده نماید و به حول و قوه الهی متمسک [شود] و از هر حول و قوه‌های بیزاری جوید و توفیق امتثال اوامر و اجتناب از

نواهی قرآن را از خدا طلب نماید.

۱۰. ترقی به درجات و مراتب کلام حق، به این معنی که در مرتبه اول خود را مقابل حق ببیند که با خدا تکلم میکند و در مرتبه دوم کلام حق را بشنود که بنده‌اش را مخاطب قرار داده با او سخن میگوید، در مرتبه سوم خدا را به چشم دل ببیند، چنانچه از حضرت سید الشهداء و از حضرت صادق ۸ روایت شده: «خداوند بر بندگانش در کتاب خود و کلام خود تجلی مینماید».

تعلیم و تعلم قرآن:

در کتاب لآلی الأخبار از پیغمبر اکرم ۹ روایت کرده که فرمود:

«القرآن مَادَبَّةُ اللَّهِ، فَتَعَلَّمُوا مَادَبَّتَهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ».

(قرآن، طعام میهمانی است که خداوند خوان آن را گسترده و مردم را دعوت فرموده، پس از این طعام به قدر قدرت خود بهره‌برداری کنید).

«مأدبه» طعامی است که برای عروسی ونحو آن تهیه میشود و پیغمبر اکرم، قرآن را تشبیه به چنین طعامی فرموده، چون انواع واقسام اغذیه روحی، از معارف الهی و اخلاق انسانی و کمالات نفسانی و عبادات بدنی که موجب تکمیل روح انسانی و سعادت اخروی و رسیدن به فیوضات و نعم بهشتی است در این کتاب بوده و بر هر کس لازم است که از این خوان نعمت [= کانون فضل] الهی به اندازه استطاعت و توانایی خود فرا گیرد.

و در حدیث دیگر از امیر المومنین ۷ روایت میکند که فرمود:

«من تعلّم القرآن، وتواضع فی العلم، وعلمّ عباد الله وهو یرید ما عند الله لم یکن أعظم ثواباً منه، ولا أعظم منزلهً منه، ولم یکن فی الجنّة منزل ولا درجۀ رفیعۀ ولا نفیسةً إلّا کان له فیها أوفر النصیب وأشرف المنازل».

(کسی که قرآن فرا گیرد و در طریق دانش فروتنی کند و بندگان خدا را بیاموزد و قصد او رسیدن به آنچه نزد خداست باشد، در بهشت، ثواب کسی بزرگتر از او و مقام کسی بالاتر از او نباشد؛ و در بهشت، منزل و درجه رفیع و گرانبهایی نیست، جز آنکه بهره زیادت و منزل بالاتر و والاتر از آن اوست).

و از حضرت سجّاد و صادق ۸ روایت میکند که،

«من تعلّم منه حرفاً ظاهراً کتب الله له عشر حسنات، ومحا عنه عشر سیّئات، ورفع له عشر درجات»، ثمّ قال ۷: «لا أقول بکلّ آیه، ولكن بکلّ حرف باءٍ أو تاءٍ أو شبههما».

(هر که حرف ظاهری از قرآن بیاموزد، خداوند برای او ده حسنه بنویسد و ده گناه از نامه عمل او محو کند و ده درجه برای او بالا برد، سپس فرمود: نمیگویم که این ثوابها برای یاد گرفتن هر آیه‌ای از قرآن است، بلکه میگویم برای یاد گرفتن هر حرفی مانند باء و تاء و مانند اینهاست).

و در حدیث دیگر از حضرت رسالت ۹ روایت میکند:

«من علّمه - آی ولده - القرآن دُعی بالأبوین، فیکسیان حلتین یضیء من نورهما وجوه أهل الجنّة».

(هر که فرزند خود را تعلیم قرآن دهد، پدر و مادرش را بخوانند و دو حوله، که نور آن‌ها صورت اهل بهشت را نورانی کند، به آن‌ها بپوشانند).

و در خبر دیگر از آن حضرت روایت میکند که فرمود - در تتمه آن حدیث -:

«لا یمکن تقویمهما لأحد، ویوضع علی رأسهما تاج یضیء مسافهً اثنی عشر ألف سنه».

(ممکن نیست بر احدی قیمت آن حوله را نماید و گذاشته شود بر سر آنها تاجی که به مقدار مسافت دوازده هزار سال نور میدهد).

و در خبر دیگر از آن حضرت روایت میکند که فرمود:

«من علّم ولده القرآن فکأنما حجّ البیت عشره آلاف حجّه، واعتمر عشره آلاف عمره، وأعتق عشره آلاف رقبه من ولد إسماعیل، وغزا عشره آلاف غزوه، وأطعم عشره آلاف مسکین مسلم جائع، وکأنما کسا عشره آلاف عارٍ مسلم، ویکتب له بکلّ حرف عشر حسنات ویمحي عنه عشر سیّئات، ویكون معه فی قبره حتی یبعث، ویثقل میزانه، ویجاوز به علی الصراط کالبرق الخاطف، ولا

یفارقه القرآن حتی ينزل به من الكرامه أفضل ما يتمنى» .

حفظ وحمل قرآن :

در کافی از حضرت صادق ۷ روایت میکند که فرمود :

«قال رسول الله ۹: حملة القرآن عرفاء أهل الجنة ، والمجاهدون قواد أهل الجنة» .

(نگهبانان قرآن ، دانایان اهل بهشت ؛ و کوشش کنندگان در ترویج و تبلیغ و عمل به قرآن ، جلوداران اهل بهشتند).

و نیز در کافی از حضرت صادق ۷ روایت میکند که فرمود :

«الحافظ للقرآن العامل به ، مع السفرة الكرام البررة» .

(حفظ کنندگان قرآن که عامل به آن باشند، با سفیران بزرگوار و نیکو کار باشند).

و در لآلی الاخبار از حضرت رسول ۹ روایت کرده که فرمود :

«أشرف أمتي حملة القرآن وأصحاب الليل» .

(بزرگوارترین امت من ، نگهبانان قرآن و شب بیداران به عبادت پروردگارند).

و نیز در کتاب لآلی از حضرت رسول ۹ روایت کرده که فرمود :

«حملة القرآن هم المحفوفون برحمة الله، الملبسون نور الله، يا حملة القرآن ، تحببوا إلى الله بتوقير كتابه يزدكم حبا، ويحببكم الله إلى خلقه» .

(نگهبانان قرآن ، به دست‌آوردگان رحمت الهی و در برکنندگان جامه نور خداوندی هستند)، کنایه از اینکه رحمت الهی شامل حال

ایشان و نور خداوندی در قلوب آنان تابش میکند.

مراد به «حملة القرآن» کسانی هستند که قرآن را حفظ و نگهبانی و به دستورات آن عمل نموده ، نگذارند از بین برود و احکام آن

تعطیل گردد و لذا در حدیث دوم حافظ قرآن را قید فرموده به اینکه عامل به قرآن باشد و گرنه صرف حفظ کردن قرآن و عمل

نمودن به آن مثمر ثمری نیست ، بلکه مشمول آیه شریفه است که در مذمت یهود نازل شده : (مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ

يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا) .

(مَثَل کسانی که تورات بر آنان حمل شد و ایشان تورات را برنگرفتند و عمل به آن نکردند، مثل خری است که کتابها بر آن بار

کنند).

و البته چنین کسان]=نگهبانان قرآن [عرفا و جلوداران اهل بهشت و در مراتب سفرای کرام الهی خواهند بود، چه آنکه مراد از سفراء

ملائکه هستند که بین خدا و انبیا و اسطهاند و کتب و احکام الهی را بر آنان می‌آورند و حملة قرآن نیز به منزله سفیران الهی هستند، که

دستورات قرآن را علماً و عملاً به مردم ابلاغ میکنند.

گفتار ششم

در بیان معجزه بودن قرآن و وجوه اعجاز آن

قرآن مجید بزرگترین معجزات پیغمبر اسلام است، بلکه چنین معجزه‌های به این عظمت به هیچ یک از انبیاء، از آدم تا خاتم عطا نشده و این معجزه از جهاتی بر سایر معجزه‌ها مزیت و ترجیح دارد:

۱. سایر معجزات به تنهایی برای اثبات نبوت کافی نیستند، بلکه باید به طور قطع از خارج ثابت شود که آورنده معجزه، دعوی نبوت نموده و واجد شرایط نبوت و فاقد موانع آن بوده، تا معجزه دلیل بر صدق دعوی او باشد، ولی قرآن به تنهایی برای اثبات نبوت کافی است؛ زیرا به صراحت جمیع این امور را بیان میکند و احتیاج به امر دیگری ندارد.

۲. اغلب معجزات، بلکه نوع آن‌ها مخصوص زمان اقامه آن معجزه و مشاهده کنندگان بوده و برای دیگران دلیل بر اثبات نبوت نیست، مگر اینکه به طریق تواتر یا از راه قطع ثابت شود؛ مانند عصای موسی و ید بیضاء و احیای موتی و تسبیح سنگریزه و امثال اینها؛ ولی قرآن برای هر زمان و هر کس تا دامنه قیامت، معجزه بودن آن باقی است.

۳. قرآن، هر سوره و هر آیه آن علیحده معجزه است، به خلاف سایر معجزات.

۴. اغلب معجزات، بلکه جمیع آن‌ها از یک جهت معجزه‌اند؛ ولی قرآن از جهات متعدده معجزه است، که ذیلاً به آن‌ها اشاره مینماییم:

اول: از جهت معجزه ادبی، یا فصاحت و بلاغت:

چون مردم از حیث معارف و معلومات و ورشته‌های ترقی و تعالی در ازمنه مختلفه متفاوتند، لذا حکمت الهی مقتضی بوده که در هر دوره و زمان معجزه پیغمبرانش را نظیر همان رشته‌های که مردم در آن مهارت دارند قرار دهد، تا حجت بر آن‌ها تمامتر باشد، چنانچه در زمان حضرت موسی که فنّ سحر رواج کامل داشت و اهل فن، سحر را از غیر سحر به خوبی تمییز میدادند معجزه آن حضرت را عصا قرار داد تا خبره فن از اتیان به مثل آن عاجز شده، اقرار به معجزه بودن آن کنند و بر سایرین حجت تمام شود. و همچنین در زمان حضرت عیسی که علم طب رونق به سزایی داشت، معجزه حضرت عیسی را، مرده زنده کردن و کور و کر مادر زاد و ابرص را شفا دادن قرار داد، که بر اطباء و دیگران معلوم شود که این قسمت خارج از حدود طب بوده و خارق عادت و دلیل بر صدق مدّعی آن حضرت است و حجت بر آنان تمام باشد.

و اما زمان بعثت حضرت ختمی مرتبت، چون قسمت جزیره العرب از هر گونه علم و کمال خالی بود، نه بهره‌ای از معارف حکمی و نه سهمی از اخلاق انسانی و نه نصیبی از علوم و صنایع مادی داشتند، لذا اگر معجزه‌های از قبیل

معجزه موسی و عیسی ۸ برای آن حضرت قرار داده میشد، عامه مردم نمیتوانستند تمییز دهند و توهم سحر و صنایع غریبه و امثال اینها درباره آن میشد و بالاخره حجت کاملاً بر آنان تمام نبود، و تنها چیزی که عرب جاهلیت در آن مهارت به سزا و ید طولایی داشت فنّ فصاحت و بلاغت و ادب عربی بود که در آن به اوج ترقی و تعالی و سر حدّ کمال و عظمت رسیده بودند و به اندازه‌های اهمیت داشت که در مواسم حج و مواقع دیگر، مجالس و محافل تشکیلی داده و شعرای بزرگ و خطبای سترگ در آن‌ها شرکت کرده و اشعاری را که گفته بودند انشاد نموده و با یکدیگر مقایسه و بر یکدیگر مفاخره و مباحثات میکردند، و هر قصیده‌ای که افصح و ابلیغ بوده انتخاب نموده بر کعبه می‌آویختند، تا در موسم حج، قبایل مختلف عرب آن را مشاهده نموده، موجب بلند نامی و شهرت و عظمت آن‌ها گردد. در چنین عصری حکمت اقتضا کرد که خداوند معجزه پیغمبر خاتم ۹ را از قبیل همین قرار دهد، تا بفهمند که این طرز کلام از قدرت بشر خارج بوده، تصدیق به رسالت حضرتش نموده راه عذری برای آنان باز نباشد. و در خود قرآن مکرر در مقام تحدی برآمده و با صدای رسا به همگان اعلان نموده، که اگر شک دارند که

این کلام خداست که بر پیغمبرش نازل شده مانند آن را بیاورند.
و نخست معارضه به مثل فرموده: (قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ
يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا).

و سپس تنزل نموده و به آوردن ده سوره مثل قرآن اکتفا فرموده: (أَمْ
يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ).

و باز هم تنزل نموده و به آوردن یک سوره مثل قرآن دعوت کرده، میفرماید: (وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ
مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ* فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ
لِلْكَافِرِينَ).

و این ندای قرآن از زمان بعثت حضرت تا این زمان به گوش همه جهانیان و دشمنان اسلام، از یهود و نصارا و عرب و غیر آن‌ها
رسیده و در میان آن‌ها فصحا و بلغای بسیار بوده و اگر میتوانستند یک سوره‌های مثل قرآن
بیاورند، این قدر خود را به زحمت جنگ و خونریزی نینداخته و هر روز انواع مکر و حيله و سیاست بازی بر ضد اسلام و مسلمین - چه
در صدر اول اسلام از ناحیه مشرکین قریش و یهود و چه بعد از آن از طرف نصارا و غیر آن‌ها - نمی‌موندند. و اگر آورده بودند، مانند
آتش در مناره و خورشید در وسط روز ظاهر و هویدا بوده و در همه روزنامه‌ها و مجلات و رادیوها به رخ مسلمین میکشیدند.
بنابراین هر عاقلی اگر چه از علم فصاحت و بلاغت، بلکه از لغت عرب بهره‌ای نداشته باشد این معنی را کاملاً می‌فهمد که اگر قرآن
، کلام خدا و ما

فوق قدرت بشر نبود، با اهمی که در این باره داشتند مانند آن را آورده بودند و اینکه نتوانسته مثل آن را بیاورند معجزه بودن
قرآن و بالنتیجه نبوت پیغمبر اسلام را ثابت میکند. و اما کسی که بهره‌ای از عربیت و علم فصاحت و بلاغت داشته و کلمات فصحا
و بلغای عرب را تتبع نموده و آیات قرآن را با آن‌ها مقایسه کند، فصاحت و بلاغت، روانی و سلاست، شیرینی و ملاحظت قرآن به
خوبی برای وی ظاهر میشود و درمی‌یابد که هیچ کلامی از فصیحترین شعرا و خطبای عرب حتی کلمات دیگر پیغمبر ۹ از مواظ
و خطب و کلمات قصار و همچنین خطب نهج‌البلاغه و کلمات سایر ائمه اطهار (صلوات الله علیهم أجمعین) - با اینکه در کمال
فصاحت و بلاغت بوده، به حدی که درباره

خطب نهج‌البلاغه گفته شده: «فوق کلام المخلوق و دون کلام الخالق» - در

مقابل قرآن عرض اندام نمیتواند بکند و اگر جمله‌های از قرآن در میان صدها جمله از کلمات دیگران قرار گیرد، مانند بدر [=
ماه‌تمام] در میان ستارگان میدرخشد، و این حقیقتی است راجع به مجموع الفاظ و معانی قرآن، به طوری که اگر این معانی را در
قالب الفاظ دیگر بریزند و یا تحریف و تبدیلی در کلمات آن بدهند، سلاست و حلالت خود را از دست میدهد، مثل اینکه قرآن را به
زبانهای دیگر ترجمه و یا کلمات آن را به کلمات مرادف و جمله‌های آن را به جمله‌های مشابه تبدیل نمایند؛ و یا جای بعض کلمات
را عوض کنند؛ مثلاً- صفاتی را که برای خدا در آخر آیات ذکر میشوند جا به جا سازند: «عزیز حکیم» را به جای «حمید مجید»
و «غفور رحیم» را مکان «سمیع بصیر» بگذارند و نحو اینها، زیرا هر کدام مناسب و مرتبط با مطلبی است که

در ضمن آیه بیان میشود، در صورتی که جا به جا شود نسبت به مطلب آیه نامربوط میگردد و این خود دلیل واضحی است بر اینکه
در قرآن تحریفی رخ نداده است.

در خطابهایی که به حضرت ختمی مرتبت ۹ در قرآن میشود حضرتش را به صفاتی مخاطب قرار میدهد که مناسب مأموریت اوست ، آنجا که مأمور به تبلیغ است (یا ایها الرسول) گفته میشود، آنجا که مأمور به تقوا و تربیت ازواج است (یا ایها النبی) خطاب میشود، در جای دیگر (یا ایها المزمّل) و در جای دیگر (یا ایها المدثر) و همچنین در هر جایی مناسب آن مقام به حضرتش خطاب میگردد، در تشبیهات و تمثیلات قرآن به اندازه‌های رعایت مناسبت بین «مشبه و مشبه به» و «ممثل و ممثل به» شده که هر بیننده‌ای را متعجب میسازد.

در یک جا بلعم باعورا و هر که منع و زجر الهی و ترک آن و دریافتن آیات الهی و جدا شدن از آن‌ها به حال او یکسان بوده و در هر صورت دنبال هوای نفس برود به سگ مثل زده است ، که اگر بر او حمله کنی زبان از دهان بیرون میکند و اگر او را رها کنی باز چنین کند: (فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ) .

و در جای دیگر یهود را که کتاب الهی را فرا گرفته و به آن عمل نکردند به خری که بر آن ، کتابها بار کرده باشند تشبیه نموده ، میفرماید: (مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا) .

و در جایی مثل کسانی که غیر خدا را ولی خود قرار میدهند به عنکبوت زده میفرماید: (مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) و غیر اینها از تمثیلات دیگر.

و بالجمله ، هر قسمتی از قرآن را که بررسی کند، عجایب و غرایبی از فصاحت و بلاغت درک میکند که به اصطلاح اهل فن «یدرک و لا یوصف» ، ادراک میشود ولی نمیتوان توصیف نمود .

دوم : معجزه از نظر استدلالهای عقلی :

پیغمبر اسلام ۹ در عصری قیام نمود که سراسر جهان به ویژه قسمت جزیره العرب را ظلمت جهل و ضلالت فرا گرفته و معارف حقه و علوم الهی به کلی از میان جامعه رخت بر بسته ، شرک و بتپرستی و خرافات و موهومات جانشین توحید و خداپرستی و حقایق و معقولات شده بود. در چنین زمانی نبی اکرم ۹ ندای توحید و خداپرستی را بلند نمود و با استدلال و برهان به طرز ساده و آسان و در کمال احکام و اتقان حقایق را برای مردم بیان فرمود، به طوری که عوام ، با فطرت ساده و سلیم خود به خوبی دریابند و خواص خدشه و اشکالی در طریق استدلال آن نیابند.

دانشمندان و فلاسفه بزرگ ، پس از سالهای متمادی که رنج و زحمت تحصیل دانش را بر خود هموار نموده و معلمین متعدد و کتب علمی و فلسفی مختلف را مطالعه نموده و کتابی در یکی از فنون مینگارند و درباره موضوعات متنوع آن استدلال مینمایند، کمتر دلیلی دیده میشود که در عین دشواری و پیچیدگی مورد خدشه و ایراد آیندگان قرار نگیرد؛ و با توجه به اینکه پیغمبر اسلام ۹ معلمی ندیده و کتابی نخوانده و با دانشمندان و علما معاشرتی نداشته ، هر عاقلی حکم میکند که این علوم و معارف را از سرچشمه علم الهی

که از هر شایبه جهل و خطا مصون است اخذ فرموده: (إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى).

ملاحظه کنید در مقام اثبات صانع به چه طرز بدیع و آسان استدلال

مینماید: (أَفَى اللَّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ)، در عین اینکه موضوع را

بدیهی تلقی میکند دلیل آن را ذکر نموده میفرماید: آیا امری که دلیلی به این سادگی و محکمی دارد (دلالت اثر بر موثر) که هر که بهره‌ای از خرد داشته باشد به آن حکم میکند قابل شک است.

در مقام «اثبات توحید» میفرماید: (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) که

در عین سادگی قاطعترین دلیلی است که حکما در اثبات توحید ذکر نمودهاوند و به «دلیل تمنع» معروف است و تقریر فلسفی آن را در الکلم الطیب ذکر نموده و در محل خود نیز متعرض خواهیم شد.

و در مقام «اثبات صفات» مثل علم و قدرت و حکمت میفرماید: (أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ) و نیز میفرماید: (أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ

خُلِقَتْ * وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ * وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ * وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ) که از عجایب و غرایب صنع و آثار حکمت که در موجودات است،

استدلال به علم و حکمت و قدرت و عظمت صانع مینماید.

و درباره «توحید عبادتی» میفرماید: (اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ) دلیل

بر معبودیت خدا را، ربوبیت و خالقیت او قرار داده و به اصطلاح تعلیق حکم به وصف کرده که مشعر به علّیت است.

و درباره «توحید افعالی» میفرماید: (أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ * أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ...)، یعنی آخر آیات سوره واقعه.

و در مورد «اثبات نبوت» میفرماید: (وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ). که بیان آن ذکر شد.

و راجع به «اثبات معاد جسمانی» میفرماید: (قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ) خداوندی که قادر بر ایجاد ماده و صورت است،

قدرت بر خلع صورت خاکی و افاضه صورت بشری هم دارد، آن وقتی که هیچ نبود او را بیافرید: (لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً) اکنون که تغییر صورتی داده، به

صورت اولی در آوردن او آسانتر است؛ و غیر اینها از آیات دیگر که در قرآن مجید بر مطالب علمی استدلال فرموده، که اگر خواهیم بیان کنیم به طول میانجامد و مقصود در اینجا اشارهای بیش نیست.

و اگر بخواهید بین حق و باطل به خوبی تمیز دهید، استدلالات قرآن را با استدلالات اناجیل اربعه مقایسه کنید و ببینید چه استدلالات پوچ و فاسدی

در مورد تعدد آله و تعدد ارباب و غیره نموده که هر بجهای به آن‌ها میخندد، و در الکلم الطیب به پارهای از آن‌ها اشاره شده، هر که طالب است به آنجا

مراجعه نماید.

سوم: معجزه از جهت تشریح احکام:

قرآن مجید در عین اینکه مشتمل بر معارف الهی و اصول دین است حاوی قوانین جامع و عادلانه‌ای است که برای تأمین سعادت دنیا و آخرت و تنظیم امور معاش و معاد و تکمیل مدارج ترقی و تعالی فرد و اجتماع و تضمین حقوق جميع طبقات و حفظ مساوات حقوقی بین افراد تشریح شده و با اینکه شامل قوانین کشوری، لشگری، سیاسی، قضایی، جنایی، جزایی، اقتصادی، بازرگانی، امور معاشرتی، زناشویی، خانهداری، تربیت اولاد و غیر اینهاست، متضمن مصالح فرد و اجتماع و موافق فطرت و عقل سلیم است و هر چه سطح افکار بشر بالا رود و مراحل علمی بیشتری را طی کند، حکم و مصالح قوانین قرآن روشنتر و احتیاج بشر به اجرای آن‌ها فزونی می‌گردد. بشر عادی هر چند مراحل دانش را بی‌ماید و مکتبها و استادان حقوق را دیده و کتب و رسایل آن را مطالعه و بررسی کرده باشد، نمیتواند قوانینی وضع کند که اولاً، برای رفع احتیاجات جامعه بشر در هر دوره وزمانی صلاحیت داشته؛ و ثانیاً، معارض با قوانین دیگر نبوده؛ و ثالثاً، نقض و ایرادی به آن‌ها وارد نشود تا چه رسد به فردی که مکتبی نرفته،

مدرّس و معلّمی ندیده و درس حقوقی نخوانده باشد. و این خود دلیل قاطعی است بر اینکه قرآن از جانب خداوند مَنان بر قلب پیغمبر اسلام ۹ القا شده؛ و گرنه چگونه میتواند بشری که درس نخوانده و مدرّس ندیده و میان جامعهای که بهره‌ای از علم و دانش نداشته‌اند میزیسته و در مدت بیست و سه سال دعوت خود، هم‌هاش گرفتار شکنجه و آزار و جنگ و جدال و هزاران گرفتاریهای دیگر بوده، چنین قوانینی وضع و تشریح نماید که عقول دانشمندان دنیا را متحیر سازد و همه سر تعظیم در مقابل آن فرود بیاورند. و حقیقتاً اگر روزی، جامعه بشر، عناد و عصبیت و تقلید و هواپرستی را کنار گذارند و قوانین قرآن را به مورد اجرا نهند آن مدینه فاضله‌ای که آرزوی دیرینه فلاسفه و دانشمندان بلکه عموم طبقات بشر بوده، در خارج تحقق خواهد یافت و همه بدبختیها، گرفتاریها، بیچارگیها، جنگها، خونریزیها، اضطراب و وحشتها و هزاران مفاسد دیگر از میان جامعه رخت بر بسته، سعادت، صمیمیت، اتحاد، یگانگی، اخوت، برادری، برابری، مودت، رحم، عاطفه؛ و بالجمله، همه خوبیها و محاسن جایگزین آن‌ها خواهند شد. ضمناً برای مزید بصیرت، خوب است قوانین تورات و انجیل را بچراغ

مطالعه و با قوانین قرآن مقایسه کنید - اگر چه قابل مقایسه نیست - تا به تحریف و سستی این کتابها واقف شده و اهمیت و عظمت احکام قرآن آشکارتر گردد، و ما در الکلم الطیب مقداری از آن‌ها را نقل کرده، هر که بخواهد به آنجا مراجعه کند.

چهارم: معجزه از جهت دستورهای اخلاقی:

محیطی که پیغمبر اسلام ۹ در آن نشو و نما کرده و به حدّ رشد و سپس به مرتبه نبوت و رسالت رسید، از هر گونه فضایل انسانی و کمالات نفسانی خالی و همه اخلاق رذیله و صفات بهیمی، سبعی و شیطانی در آنجا حکمفرما بود. کبر، نخوت، خودپسندی، خیانت، دروغ، دزدی، قتل، غارت، بیعتی، زنا، قمار، کینه‌توزی، ظلم، بیانصافی، می‌گساری و صدها مفاسد دیگر در میان آن‌ها شیوع داشت و تواضع، فروتنی، امانت، راستی، رحم، عاطفت، عفت، پاکدامنی، انصاف، مروّت، عدالت، احسان و دیگر صفات نیک، رخت بر بسته بودند. در چنین محیطی پیغمبر اسلام به وسیله قرآن جامعه را به پیراسته شدن از صفات زشت و آراسته شدن به صفات نیک دعوت فرمود. یک جا میفرماید: (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ).

و در جای دیگر میفرماید: (وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ

إِحْسَانًا... إلى آخر .

و جای دیگر میفرماید: (وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا...) [۱] به آخر و غیر اینها از آیات دیگر که

در سوره‌های مختلف قرآن است ، و کمتر سوره‌های در قرآن وجود دارد که خالی از دستورات اخلاقی باشد، حتی قصص قرآنی نتیجه آن‌ها منتهی به تخلّق به اخلاق نیکان و اجتناب از عادات بدان می‌گردد، بلکه هدف قرآن و علت بعث پیغمبر اسلام تتمیم مکارم اخلاق و تأسیس کارخانه آدم‌سازی و افتتاح مکتب اخلاقی بوده که می‌فرماید :

«بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» .

و مکتبی را که قرآن تأسیس فرمود، مانند بعض مکاتب فلاسفه مکتب تئوری و فرض نبوده ، بلکه مکتب عمل و تحقق دادن به اخلاق حسنه و ملکات فاضله و صفات شایسته در خارج بوده و به مفهوم خالی از مصداق اهمیتی نداده و از همین جهت در مدت کمی توانست مردانی را تربیت کند که از لحاظ اخلاق ، برادری ، برابری ، گذشت ، صمیمیت و سایر صفات برجسته ، موجب حیرت جهانیان و واقعاً در خور ستایش و ثنا باشند و در خود قرآن در توصیف آنان می‌فرماید: (وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُجْزَوْنَ مِنْهَا حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) .

و بالجمله ، اگر کسی به دقت در دستورات اخلاقی قرآن بنگرد و سپس تأثیر شگفت‌آوری را که این دستورات در مسلمین صدر اول بخشید بررسی و مطالعه نماید، اذعان و اعتراف میکند که این کتاب از جانب خداوند حکیم و مربی و پروردگار جهانیان است ، که تربیت تکوینی و تشریحی آنان لایق به شأن اوست .

پنجم : معجزه از جهت تاریخ :

مقصود از جنبه تاریخی ، قرآن تنها ذکر قصه‌های انبیای گذشته و اُمتهای سابقه نیست ، بلکه از این جهت است که قصه‌هایی را که قرآن ذکر میکند، اغلب آن‌ها در تورات و کتب عهد قدیم بوده ؛ در حالی که مشتمل بر کفریات و افتراءات به ساحت مقدّس انبیا و امور خلاف عقل نسبت به ذات پاک پروردگار است ؛ ولی قرآن مجید قصصهای مذکور را به بهترین وجه و مصون از این گونه افتراءات و مطالب ناروا ذکر فرموده ، و با توجه به اینکه قبل از نزول قرآن خبری از قصه‌های انبیای سلف و اُمتهای گذشته جز در کتب وافواه یهود و نصارا نبوده و هر گاه رسول اکرم ۹ از آن‌ها اخذ فرموده بود، باید مشتمل بر همان خرافات و افتراءات ، بلکه بدتر از آن‌ها باشد، هر صاحب خردی حکم میکند که منبع اخذ قرآن جز از ناحیه وحی پروردگار نبوده و ساخته و پرداخته بشر نیست .

[مقایسه قرآن با تورات در قصص انبیا :]

و ما به طور اختصار قسمتی از قصص تورات را ذکر نموده و مقایسه آن‌ها را با قصص قرآن به عهده خوانندگان می‌گذاریم :

در سفر پیدایش (تکوین) باب اول و دوم تورات ، قصه حضرت آدم و خوردن از شجره منهیّه [منع شده] و اغوای شیطان را ذکر میکند، که حاصلش این است که خداوند آدم و حوا را بیافرید و آن‌ها را در باغ عدن جای داد و فرمود که از همه درختان بی‌مانعت بخورید و از خوردن درخت «معرفت نیک و بد» آن‌ها را منع فرمود و گفت : زنهار، از این درخت مخورید؛ زیرا روزی که از آن

بخورید خواهید مرد. مار (شیطان) که از همه حیوانات هوشیارتر بود به زن گفت: اگر از آن درخت بخورید نخواهید مرد، بلکه چشمان شما باز شود و مانند فرشتگان، عارف نیک و بد خواهید بود. و حوا از میوه آن درخت گرفت و خودش بخورد و به آدم نیز داد و او خورد، آن گاه چشمان هر دو باز شد و فهمیدند که عریانند، لذا بر گهای انجیر را به هم دوخته ساتر ساختند و آواز خداوند را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم بهار در باغ میخرامید و آدم و حوا خود را از حضور خداوند در میان درختان باغ پنهان کردند و خداوند آدم را ندا داد: کجایی؟ آدم گفت: چون آواز تو را شنیدم ترسان گشتم؛ زیرا عریانم، پس خود را پنهان کردم؛ و خداوند گفت: که تو را آگاهید که عریانی؟ آیا از آن درخت که ترا قدغن کردم خوردی؟ آدم گفت: این زن که او را قرین من ساختی به من داد، پس خداوند به زن گفت:

چرا این کار کردی؟ گفت: مار مرا اغوا کرد. پس خداوند مار را مورد غضب خود قرار داد.

سپس کروبیان را گفت: همانا انسان مثل یکی از ما شده و عارف نیک

و بد گردیده و مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات هم بخورد و تا ابد زنده بماند. پس آدم را از باغ بیرون کرد و کروبیان را مسکن داد و شمشیر آتشی که به هر سو گردش میکرد در طریق درخت حیات قرار داد تا آن را محافظت نماید.

این قصه آدم و حوا از نظر تورات رایج که در آن نسبت کذب و جهل و تجسم و تفریح و تفرج و عجز و شریک پیدا شدن برای حق تعالی، به خدا میدهد. و این قصه در قرآن در سوره بقره و سوره اعراف و سوره طه

ذکر شده، در حالی که منزه از این مزخرفات و مصون از این افتراءات است، که ان شاء الله در محل خود بیان خواهیم نمود.

و باز در سفر پیدایش باب هیجدهم و نوزدهم قصه ابراهیم و آمدن ملائکه و بشارت به اسحاق و هلاک شدن قوم لوط را متعرض است و نسبت شرب خمر و زنا با محارم به حضرت لوط داده و جماعتی از انبیا را از نسل زنا می‌شمارد؛ و در قرآن در سوره هود و سوره ذاریات این قصه را ذکر

فرموده و ساحت مقدس لوط را از این افتراءات پاک نگاهداشته.

و نیز در سفر خروج باب سوم و چهارم قصه مأمور ساختن خدا، موسی را به طرف فرعون و مصریان ذکر میکند و میگوید: موسی ابتدا عذر کند زبانی خود را آورد و پس از آنکه خدا نعم خود را ذکر فرمود و وعده نصرت به او داد، گفت: استدعا دارم که بفرستی به هر که میفرستی، آن گاه خشم خدا بر موسی مشتعل شد و این قصه را در قرآن در سوره طه و شعراء و نمل و قصص مفصلاً بیان فرموده.

و باز در سفر خروج باب سی و دوم، نسبت گوساله ساختن و گفتن بنی اسرائیل که این خدای شماست و عید گرفتن و قربانی سوزاندن برای گوساله را به هارون نسبت میدهد. و در سوره اعراف و سوره طه این قصه را ذکر

فرموده و مقام مقدس هارون را از این عمل شنیع مبرا کرده و نسبت آن را به سامری داده است، علاوه بر این در کتب عهد قدیم قضایای دیگری نسبت به خدا و انبیا میدهد که کفر محض و خلاف عقل و منطق و منافی با مقام انبیا خداست؛ مانند به

حیله و خدعه گرفتن یعقوب برکت (= نبوت) را از پدرش، و کشتی گرفتن یعقوب با خدا از سر شب تا طلوع صبح و بر خدا

غالب شدن و برکت را گرفتن، و نسبت زنا دادن به داود با زن اوریا،

و نسبت بتکده ساختن حضرت سلیمان برای زنانش به خواهش آن‌ها در آخر پیری، و غیر اینها از مزخرفات و نسبتهای زشت و ناروای دیگر.

[مقایسه قرآن با انجیل در قصص انبیا]:

و در کتب عهد جدید نیز نسبت شرب خمر به حضرت عیسی و شاگردانش داده و همچنین نسبت داده که مسیح به عروسی رفت و به خواش مریم

قدحهای آب را تبدیل به شراب نمود و به اهل منزل نوشانید و غیر ذلک از

امور شرم‌آوری که در این کتابها به مقام قدس انبیا نسبت میدهند، که خواننده را به شگفت می‌آورد که دست تحریف و غرض‌ورزی تا چه حد در این قبیل کتب به کار رفته و ساحت مقدس فرستادگان خدا را، تا چه اندازه آلوده ساخته .

ششم : معجزه از نظر اخبار غیبی :

پیشینه‌هایی که اشخاص فطن و با فراست [=دانا و هشیار] از امور آینده میکنند، از روی آثار وزمینه‌هایی است که در زمان حاضر موجود و مستلزم حوادث آینده است ؛ مثل اینکه در جنگ‌هایی که بین کشورهای مختلف واقع میشود جهات پیروزی و شکست را در دو طرف مورد بررسی و مطالعه قرار داده و حدس میزنند که فلان کشور غالب یا مغلوب میشود؛ ولی قرآن کریم از اموری که خبر داده از آثار وزمینه‌هایی که مشهود بوده خلاف آن پیشینی میشده ، چنانچه در اوایل بعثت که کفار قریش در کمال تسلط و اقتدار بوده و

آن دشمنیها و سختگیریها را نسبت به پیغمبر ۹ وعده معدودی که به وی گرویده بودند مینمودند و کسی گمان نمیبرد که روزی رسول خدا و این عده معدود بر کفار قریش چیره و غالب شوند، از دفع شرّ آنان خبر داده میفرماید :

(فَأَصْدَعُ بِمَا تُوْمَرُوْنَ وَأَعْرِضُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ * إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ) .

و همچنین غلبه دین اسلام را بر جمیع ادیان عالم بشارت داده میفرماید :

(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) .

و چندی نگذشت که خداوند تبارک و تعالی شرّ مشرکین را از پیغمبر و مسلمانان دفع فرموده و دین او را در سرتاسر عالم ظاهر نموده و اکثر ممالک دنیا یا به شرف اسلام مشرف و یا تحت حمایت مسلمین درآمدند. و مانند این ، که از غلبه رومیان بر ایرانیان خبر داده در وقتی که ایران در کمال عظمت و قدرت در عهد سلطنت خسرو پرویز بوده و روم شکست فاحشی از ایران خورده بود میفرماید:

(غَلَبَتِ الرُّومُ * فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ * فِي بَضْعِ سِنِينَ) .

و از کثرت نسل پیغمبر ۹ خبر داده ، با اینکه بیش از یک دختر از رسول اکرم ۹ باقی نماند و آن هم در جوانی از دنیا رفت و میگفتند پیغمبر ۹ مقطوع النسل است ؛ ولی خداوند از همین یک دختر آن قدر ذریه

به پیغمبر ۹ عطا فرمود که امروز شهر یا ده و قصبهای نیست که از سادات خالی باشد، میفرماید: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ * إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ) .

[به نام خداوند رحمتگر مهربان] ما به تو کوثر عطا کردیم ، پس برای پروردگارت نماز بگذار و نحر [=قربانی] کن ، به درستی که دشمن تو مقطوع النسل است) .

و غیر اینها از امور غیبیهای که قرآن خبر داده و تحقق پیدا کرده است .

هفتم: معجزه از نظر سالم بودن از تناقض و اختلاف:

دانشمندان و حکمای بزرگ که پس از کوشش بسیار و دقت زیاد در فنی از فنون علمی کتابی مینگارند، با اینکه جدیت کامل در تقریر و تحریر مطالب آن میکنند، خالی از تناقض و اختلاف و وهن عبارت و فساد مضمون و امثال اینها نیست. و همچنین عقلا و برگزیدگان هر مملکتی که برای رفاه حال رعیت و ملت، قانون وضع میکنند اختلافات و تناقضات بسیار در آن دیده میشود؛ در صورتی که کتب و قوانین مزبور غالباً در بیان یک رشته از فنون علمی و اصول قانونی است. لکن قرآن کریم با اینکه مشتمل بر فنون بسیار از علوم الهی و فن اخلاق، تشریح احکام، سیاست مدن، فنون جنگی،

تنظیم معاش، اصلاح معاد، علم معاشرت، حجج، امثال، مواعظ، حکم، ترغیب، تهدید، بشارت، انذار، قصص، تاریخ و امثال اینهاست، کوچکترین اختلاف و تناقض و فساد مضمون و سخافت بیان در آن یافت نمیشود؛ و حسن اسلوب و سلاست و حلالتی که در اول آن مشاهده میگردد تا آخر آن مشهود است و این مطلب را خود قرآن با صدای رسا به جهانیان اعلام کرده میفرماید: (أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا).

(آیا در قرآن تدبّر نمیکند! اگر از طرف غیر خدا بود هر آینه در آن اختلاف بسیار میافتند).

پس چون در قرآن اختلافی نیست دلیل بر این است که از جانب خداوندی که از علم او چیزی پنهان نمیشود بر رسول اکرم ۹ نازل شده.

یک کتاب انجیل که بیش از تاریخچه مختصری از مسیح نیست ببینید چه اندازه اختلاف و تناقض دارد و یک جا مسیح را پسر انسان و جایی پسر خدا و گاهی او را خدا و گاهی پسر داوود و از نسل او معرفی میکند و غیر اینها از اختلافات دیگر، که در نسب مسیح و امور دیگر که در آن یافت میشود. وما در الکلم الطیب متعرض شده‌ایم.

هشتم: معجزه از نظر عدم ملالت از تلاوت قرآن:

هر کتابی را که انسان مطالعه و قرائت کند، یکی دو مرتبه که خوانده شد دیگر میل و رغبت به قرائت و مطالعه آن نبوده و موجب ملالت و خستگی میشود؛ ولی قرآن هر چه تلاوت شود و در آیات آن تدبّر و تفکر گردد، شوق و رغبت انسان زیادتر و حقایقی از آن کشف میشود که پیش از آن مکشوف نبوده و خستگی و ملالت در تکرار تلاوت آن پیدا نمیشود.

نهم: از جهت استشفای قرآن:

قرآن کریم همچنانکه شفا دهنده دردهای باطنی انسان از اخلاق رذیله و صفات نکوهیده است، همین طور وسیله شفای دردهای ظاهری و امراض جسمانی و آفات و گرفتاریهاست، و دربارہ استشفای آیات و سوره قرآنی و حفظ از دشمن و حرز از بلیات و دفع آفات و غیر اینها اخبار بسیار وارد شده و تجربه نیز این مطلب را ثابت کرده است و خود قرآن نیز به این موضوع ناطق بوده میفرماید: (وَ نَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا).

دهم: از جهت استخاره به قرآن:

و این نیز کرامتی است برای قرآن که از صدر اول اسلام تا این زمان بر جمیع طبقات مسلمین پوشیده نبوده و نتایج بسیار به برکت آن

به دست آمده است .

و مخفی نماند که جهات اخیر (هشتم و نهم و دهم) که برای اعجاز قرآن ذکر شد، جهاتی که بتوان به آن تحدی نمود و مکابر و مخالف را قانع ساخت نبوده و غرض از بیان آن ها تذکر و توجه مومنین و معتقدین به قرآن و ازدیاد ایمان آنان است .

گفتار هفتم

در بیان وجوب احترام قرآن و حرمت هتک آن

واضح و هویدا است که احترام هر چیزی که منتسب و وابسته شخص محترمی باشد، احترام آن شخص و هتک آن ، هتک حرمت آن شخص است ؛ مثلاً- احترام به فرزند و خدمتگزار و بستگان کسی ، احترام آن کس و اهانت و تحقیر آنان ، اهانت وی محسوب میگردد. روی این اصل ، احترام به کعبه و مساجد و اماکن شریفه و ضرایح مقدسه و سایر منتسبات به آن ها لازم و نجس کردن و بیاحترامی به آن ها حرام است و احترام حجج اسلام و دانشمندان و مبلغین و طلاب علوم دینی و مومنین از همین جهت لازم و بیاحترامی و توهین به آنان حرام شده ؛ زیرا احترام آنان احترام به امام و پیغمبر و بالاخره احترام به خداست و اهانت به آنان ، اهانت به اینها میباشد. و وجوب احترام به قرآن هم از جهت انتساب به حق تبارک و تعالی بوده و این احترام از جهاتی برای قرآن ثابت است :

اول : کلام الهی است ، که به قدرت کامله حق موجود شده ، چه آنکه یکی از صفات باری تکلم است ؛ یعنی قدرت بر ایجاد کلام دارد، چنانچه برای حضرت موسی ۷ در کوه طور ایجاد سخن فرمود و موسی ۷ را طرف خطاب قرار داد: (وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا) و همچنین عین کلمات قرآن را خدا ایجاد و بر قلب رسول اکرم به وسیله جبرئیل امین القا فرمود.

دوم : قرآن کتاب قانون الهی و مرامنامه دینی است و بر هر متدینی احترام به قانون و مرامنامه دین لازم است .

سوم : معجزه بزرگ پیغمبر اسلام است و احترام به آن احترام به پیغمبر ۹ و هتک آن هتک حرمت پیغمبر ۹ است .

چهارم : کتاب دستور العمل مسلمین و مایه سعادت دنیا و آخرت و نجات آنان از هلاکت و بدبختی نشأتین و وسیله ترقی و تعالی و عزت و شرافت آن هاست .

پنجم : قرآن معزف حقیقت پیغمبر و علی و فاطمه و حسنین و سایر ائمه طاهرین : و انبیا و رسل الهی و هدایا الی الله است و احترام به قرآن در حکم احترام به آنان و بیاعتنایی به قرآن بیاعتنایی به آنان محسوب میشود.

و بالجمله ، برای مسلمانان لازم است که احترامات قرآن را ملحوظ داشته و از بیاعتنایی و بیحرمتی به آن اجتناب ورزند؛ و مراد به احترام قرآن ، نه تنها احترامات ظاهری از قبیل نجس نکردن و بیوضو مس کتابت قرآن نمودن و آداب قرائت را رعایت کردن و امثال اینهاست ؛ بلکه اهم ، احترامات باطنی قرآن و عمل کردن به دستورات و پشت پا نزدن به احکام قرآن است .

و همچنین مراد از قرآن فقط مجموع قرآن نیست ، بلکه هر سوره و هر آیه‌ای از قرآن ، اگر چه جزء دعا، یا مقاله ، یا اعلان و آگهی باشد هم ، قرآن است و باید احترام آن رعایت شود.

گفتار هشتم

در شفاعت و خصوصت قرآن

اخبار در شفاعت قرآن در روز قیامت از کسانی که پیروی آن را نموده و خصومت از کسانی که بیاعتنایی به آن کرده‌اند بسیار است و در خبری که در ضمن گفتار اول از رسول اکرم ۹ نقل کردیم از قرآن به «شافع مشفع»

و «ماحل مصدق» (یعنی شفاعت کنندهای که شفاعتش پذیرفته و خصومت کنندهای که مخاصمه او تصدیق می‌گردد) تعبیر فرموده .
و در کافی حدیث مبسوطی و مفصلی درباره آمدن قرآن به صحرای محشر و شفاعت آن ، از حضرت باقر ۷ نقل میکند و در اول آن حدیث است که ،

«یا سعد، تعلموا القرآن فإنّ القرآن يأتي يوم القيامة في أحسن صورة نظر إليها الخلق» .

(ای سعد! قرآن را بیاموزید، زیرا که قرآن در روز قیامت می‌آید در بهترین صورتی که خلق به آن مینگرند) و پس از آنکه گذر نمودن قرآن را از صفوف اهل محشر (صفوف مسلمین و شهدا و انبیا و مرسلین و ملائکه) ذکر میکند، تا اینکه پای عرش عظمت حق به سجده می‌افتد، می‌فرماید :

«فینادیه تبارک و تعالی : یا حجّتی فی الأرض و کلامی الصادق الناطق ، ارفع رأسک و سلّ تُعط ، و اشفع تشفع ، فیرفع رأسه ، فيقول الله تبارک و تعالی : کیف رأیت عبادی؟ فيقول : یا ربّ ، منهم من صاننی و حافظ علیّ و لم یضیع شیئاً ، و منهم من ضیعنی و استخفّ بحقیّ و کذب بی و أنا حجّتک علی جمیع خلقک! فيقول الله تبارک و تعالی : و عزّتی و جلالی و ارتفاع مکانی لأثینّ علیک الیوم أحسن الثواب ، و لأعاقبنّ علیک أليم العقاب ...» إلى آخر الحدیث .

(پس خداوند تبارک و تعالی قرآن را ندا میکند که ، ای حجّت من در زمین و کلام راست و گویای من! سر بلند کن و بخواه تا به تو عطا شود و شفاعت کن تا شفاعت تو پذیرفته گردد. پس سر بلند کند، خداوند تبارک و تعالی فرماید: بندگان مرا چه دیدی؟

گوید: ای پروردگار من! بعضی از آنان مرا نگهداری نموده و مراقبت بر من کرده و چیزی از حقوق مرا تباه نساختند، و برخی از آنان حق مرا ضایع نموده و درباره من استخفاف کرده و مرا دروغ شمردند و حال آنکه من حجّت تو بر همه بندگانت بودم ، پس خدای تبارک و تعالی فرماید: به عزّت و جلال و بزرگواری خود قسم، هر آینه بر متابعت تو ثواب میدهم امروز بهترین ثواب را، و عقاب میکنم بر مخالفت تو سختترین عقاب را...) تا آخر حدیث .

و نیز در کافی از حضرت باقر ۷ نقل میکند که فرمود :

«يجيء القرآن يوم القيامة في أحسن منظور إليه صورة» .

سپس مرور قرآن را از صفوف اهل محشر و گزارش و عرض حال او را

در پیشگاه عظمت حق ذکر کرده می‌فرماید :

«فيقول تبارک و تعالی : أدخلهم الجنة علی منازلهم ، فيقوم ، فيتبعونه ، فيقول للمومن : اقرأ و ارق . قال : فيقرأ و يرقى ، حتّى يبلغ كلّ رجل منهم منزله التي هي له فينزلها» .

(پس خدای تبارک و تعالی خطاب به قرآن گوید: اینان را داخل بهشت کن به حسب مراتب آن‌ها، پس قرآن قیام کند و پیروان او از پی او باشند و به مومن گوید: بخوان و بالا رو، حضرت فرمود: پس مومن میخواند و بالا می‌رود تا اینکه هر کسی به مرتبهای که برای اوست برسد).

و در کافی از حضرت صادق ۷ روایت میکند که فرمود :

«إنّ الدواوين يوم القيامة ثلاثة : ديوان فيه النعم ، و ديوان فيه الحسنات ، و ديوان فيه السيئات ، فيقابل بين ديوان النعم و ديوان الحسنات ، فتستغرق النعم عامة الحسنات و يبقى ديوان السيئات ، فيدعى بآدم المومن للحساب ، فيتقدّم القرآن أمامه في أحسن

صوره، فبقول: یا رب، أنا القرآن و هذا عبدك المومن قد كان يُتعب نفسه بتلاوتی، و يطیل ليله بترتیلی، و تفیض عیناه إذا تهجد، فارضیه كما أرضانی، قال: فبقول العزیز الجبار: عبدی، ابسط یمینک، فیملاًها من رضوان الله العزیز الجبار و یملاً شماله من رحمۃ الله، ثم یقال: هذه الجنة مباحة لك فاقراً و اصعد، فإذا قرأ آیه صعد درجة». .

(دواوین و نامههای روز قیامت سه است: دیوانی که در آن نعم الهی

است و دیوانی که در آن حسنات و دیوانی که در آن سیئات نوشته شده. پس بین دیوان نعم و دیوان حسنات مقابله میشود و نعم الهی همه حسنات را فرا میگیرد و دیوان سیئات باقی میماند. سپس انسان مومن برای حساب دعوت میشود در این هنگام قرآن به بهترین صورت پیش آمده و میگوید: ای پروردگار من! من قرآنم و این بنده مومن تو است، که خودش را برای تلاوت من به زحمت میافکند و شبش را به ترتیل و نیکو خواندن من ادامه میداد و چشمهایش هنگام شب بیداری اشک میریخت، پس او را خشنود ساز، چنانچه او مرا خشنود ساخته. حضرت فرمودند: خداوند عزیز جبار گوید: بنده من! دست راست را باز کن، پس آن را از رضوان خدای عزیز جبار پر کند و دست چپش را از رحمت خدا پر نماید و به او گوید: این بهشت برای تو مباح است بخوان و بالا رو، پس هر گاه آیهای از قرآن بخواند مرتبهای بالا رود.

و نیز در کافی از حضرت صادق ۷ حدیثی روایت میکند و در آخر آن حدیث است که خداوند به قرآن خطاب میفرماید:

«و عزّتی و جلالی و ارتفاع مکانی، لأکرمنّ الیوم من أکرمک، و لأهیننّ من أهانک» .

(قسم به عزّت و جلال و رفعت مقامم، که هر آینه امروز، گرامی میدارم هر که تورا گرامی داشته و خوار میسازم هر که تورا خوار ساخته).

[تحقیق در معنای شفاعت:]

و بالجمله، اخبار در این مورد بسیار است، که نقلش موجب تطویل کلام میشود و مطلبی که باید در اطراف آن بحث کنیم اصل مسأله شفاعت است و ما در الکلم الطیب تحت چهار عنوان درباره آن بحث نموده و در اینجا مقدماتی برای اثبات این موضوع متذکر میشویم:

از آیات شریفه و اخبار کثیره و مضامین ادعیه و زیارات و غیر اینها استفاده میشود که حسن دعا در حقّ مومنین و طلب مغفرت و آمرزش از خدا برای آنان و تجاوز از سیئات و قبول نمودن عبادات آنان و رفع گرفتاریهایشان و شفا دادن مریضانشان و قضای حوایج ایشان و بالجمله، مسألت نمودن از خدا، که خیرات دنیا و آخرت را نصیب آنان گرداند و از بلیات و گرفتاریهای دنیا و آخرت، آنان را نجات بخشد و درجات خوبان آنان را متعالی گرداند و بدان آنان را به عفو و کرمش ببخشد، وظیفه هر مسلمان و یکی از حقوق مومن بر برادر دینی خود میباشد. و همچنین است طلب لعن و عذاب و ازدیاد آن برای کفار و مخالفین و اهل بدعت و ضلالت (اگر قابل هدایت نباشند) مخصوصاً دشمنان دین و معاندین ائمه طاهیرین و کسانی که پیرو و کمک کار آن ها بودهاند. و شفاعت در قیامت همین است که مقربان در گناه الهی، مانند انبیا و اولیا و شهدا و مومنین و قرآن و غیر اینها از خداوند متعال خواهش و تمنا میکنند

که از گناهان مومنین درگذرد؛ و خصومت نیز این است که از خداوند ازدیاد عذاب و عقوبت معاندین را مسألت مینمایند. و با توجه به این مقدمه اشکالی برای مسأله شفاعت باقی نمیماند و از آیات شریفه قرآن نیز این مطلب به طور واضح استفاده میشود؛ مانند آیه شریفه (يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا).

(در این روز نفع نمیبخشد شفاعت، مگر کسی را که خداوند رحمن شفاعت او را اذن دهد و راضی باشد از او از جهت گفتار).

و آیه مبارکه (لا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى).
 (سود نمیبخشد شفاعت ملائکه چیزی را، مگر بعد از آنکه خدا اذن دهد برای کسی که بخواهد و راضی باشد).
 و آیه شریفه (وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ).
 (سود نبخشد شفاعت نزد خدا، مگر برای کسی که خدا اذن دهد).
 و آیه مبارکه (وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى).
 (و شفاعت نمیکنند فرشتگان، مگر برای کسی که مرضی حق باشد).
 و آیه شریفه (وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ).

(کسانی را که کافران جز خدا میخوانند، مالک شفاعت نیستند، مگر کسانی که به راستی گواهی دهند و بدانند که چگونه شهادت میدهند).
 که از جمیع این آیات استفاده میشود که مصادیق شفاعت دو دستبند:

۱. کسانی که خداوند اجازه داده که در حق آن ها شفاعت شود، و آن ها کسانی هستند که دینشان مرضی و پسندیده حق باشد.
 ۲. کسانی که درباره آن ها شفاعت فایده‌های ندارد و خداوند اذن شفاعت نداده، و آن ها کفار و معاندین و کسانی هستند که دارای دین پسندیده نباشند.

و اما آیاتی که به طور اطلاق نفی شفاعت میکند:
 مانند (وَأَتَقُوا يَوْمَ لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ).
 (بترسید از روزی که کفایت نکند نفسی از نفس دیگر چیزی را و شفاعتی درباره او پذیرفته نگردد و فدا و عوض [= غرامت] از او گرفته نشود و ایشان یاری کرده نشوند).
 و مانند (مَنْ قَبِلَ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمَ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا حُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ).

(پیش از آنی که بیاید روزی که خرید و فروش و دوستی و شفاعت در آن نباشد).

و مثل (مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ).
 (برای ستمکاران، خویش مشفق و شفیع مطاعی نباشد).
 و مثل (فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ).
 (شفاعت شفاعت کنندگان، ایشان را نفع نبخشد).

اولاً در مورد کفار است؛ زیرا در آیه چهارم در مورد سؤال از اهل دوزخ و علت آمدن آن ها به آتش میفرماید: (مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ * وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ * وَكُنَّا نَحْوُ مَعَ الْخَائِضِينَ * وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ * حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ).

(از مجرمان میپرسند که، چه چیز شما را در دوزخ آورد؟ گویند: ما از نمازگزاران نبودیم و اطعام مسکین نینمودیم (زکات نمیدادیم) و با فروروندگان در کارهای زشت فرو میرفتیم و روز جزا را دروغ می‌شمردیم تا اینکه مرگ ما فرا رسید) که صریح است در اینکه، اینان از زمره مومنین و باورکنندگان روز جزا خارج بوده‌اند.

و در آیه دوم بعد از کلمه (وَلَا شَفَاعَةَ) میفرماید: (وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ) که از این جمله معلوم میگردد، کسانی که شفاعت

برای آنان نیست کفارند و ضمناً استفاده میشود که مراد از ظالمین در آیه سوم نیز کفارند. ثانیاً، در مقام اطلاق نیست، بلکه قدر متیقن دارد که همان کفار و معاندین باشند.

ثالثاً، بر فرض که اطلاق داشته باشد، آیات قبل مقید اطلاق اینهاست.

و اما اشکالی که بعضی نموده‌اند، که اگر کسی استحقاق عذاب ندارد محتاج به شفاعت نیست و اگر مستحق عذاب باشد و خدا بخواهد به دوزخ برود، شفاعت چه معنی دارد؟ بیپایه و سست است. برای اینکه اولاً، نقض میکنیم به بلیات دنیوی که اگر این شخص باید مریض و مبتلا و گرفتار باشد، دعا و طلب شفا و رفع ابتلا چه معنی دارد؟ و اگر بناست شفا پیدا کند احتیاج به دعا ندارد.

و ثانیاً، استحقاق عذاب منافی با قابلیت رحمت و تفضل نیست و نفس شفاعت نوعی از تفضل در حق شفیع و مشفوع له است. و ثالثاً، شفاعت تنها طلب نجات از عذاب نیست، بلکه ارتفاع درجه و رتبه را هم شامل است، از این جهت انبیا و اولیا هم محتاج به شفاعتند. علاوه بر اینکه اخبار کثیره و متواتره به تواتر اجمالی در مورد شفاعت وارد شده که ذکر آن‌ها موجب تطویل است و در محل مناسب به قسمتی از آن‌ها اشاره خواهیم کرد. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى**.

گفتار نهم

در کیفیت نزول قرآن و مراتب آن

و این موضوع را در ضمن سه امر بیان میکنیم:

امر اول: [در مراتب نزول قرآن]:

به طوری که از آیات قرآن استفاده میشود برای قرآن یک مرتبه «جمعی» بوده که در لوح محفوظ: **(بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ) و أمّ الكتاب: (وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ) و کتاب مکنون: (إِنَّهُ لَقُرْآنٌ**

كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ) قرار داشته.

و یک مرتبه «تفریقی» که سوره به سوره و آیه به آیه به مرور زمان بر پیغمبر اکرم ۹ نازل شده و حضرت برای مردم تلاوت فرموده، چنانکه

میفرماید: **(وَ قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا).**

(قرآن را متفرق [= بخش بخش] نازل کردیم برای اینکه با مهلت و درنگ بر مردم قرائت کنی و به تدریج آن را نازل کردیم به تدریج نازل کردنی).

و درباره لوح محفوظ و حقیقت آن، اخبار و کلمات مفسرین مختلف است. از بعض اخبار استفاده میشود که برای خداوند دو لوح است:

«لوح محفوظ» که در اوست آنچه تا قیامت واقع میشود و غیر قابل تغییر و محتوم است و علم آن به پیغمبر و ائمه اطهار داده شده است.

و «لوح محو و اثبات» که مربوط به امور قابل تغییر و بداء است و علم آن مختص به ذات مقدس حق است، چنانچه از آیه شریفه (يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ) (خداوند آنچه بخواهد محو و اثبات میکند و اصل کتاب نزد اوست) نیز استفاده میشود.

و در بعض اخبار دارد که لوح محفوظ لوحی است از یاقوت حمرا بین دو چشم اسرافیل و هر گاه پروردگار تبارک و تعالی تکلم کند، لوح به جبین او برخورد نموده پس در آن نظر کند و آنچه در اوست به جبرئیل وحی نماید.

و بالجمله، باید گفت لوح محفوظ از متشابهات و علم قطعی آن را به خدا و راسخون در علم باید رد نمود؛ ولی آنچه محتمل و به نظر نزدیکتر است

این است که «لوح محفوظ» همان روح مقدس پیغمبر خاتم ۹ و عقل کل بوده باشد، که به اصطلاح حکما صادر اول و عقل اولش گویند، که خداوند جمیع علوم و کمالات را به قلم قدرت در او قرار داد و تمام قرآن به او القا و در لوح او محفوظ گردید. و شاید آیه شریفه (وَإِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ) که مشعر است به اینکه بدون واسطه، قرآن را از خداوند حکیم علیم فرا گرفته، اشاره به این باشد.

و همچنین محتمل است مراد از «أمّ الكتاب» که مقصود اصل کتاب و حقیقت آن است نیز، وجود مقدس آن حضرت باشد و این اولین مرتبه نزول قرآن است که از «صقع شامخ الهی به نور مقدس نبوی» القا گردیده و در همین مرتبه است که از نور آن حضرت به «انوار مقدسه ائمه اطهار» افاضه شده و بعید نیست بتوان این معنی را از آیه شریفه (إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ* فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ* لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ) استفاده نمود.

مرتبه دوم نزول قرآن، نازل شدن به «بیت المعمور» است، چنانچه در کافی به اسناد خود از حفص بن غیاث روایت میکند که، از حضرت

صادق ۷ پرسیدم از معنی قول خدای تعالی: (شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ)، که چگونه قرآن در ماه رمضان نازل شد و همانا قرآن در مدت

بیست سال بین اول نزول قرآن و آخر آن نازل گردید؟

فقال أبو عبد الله ۷: «نزل القرآن جملة واحدة في شهر رمضان إلى البيت المعمور، ثم نزل في طول عشرين سنة...» الحديث . (پس حضرت صادق ۷ فرمودند: قرآن یک مرتبه در ماه رمضان به بیت المعمور نازل شده و سپس در مدت بیست سال به تدریج فرود آمد).

و بیت المعمور کعبه و مطاف ملائکه است. و در بعضی اخبار دارد که در آسمان دنیاست و در برخی اخبار در آسمان چهارم و در بعضی در آسمان هفتم ذکر شده.

و مرتبه سوم نزول قرآن بر «روح الامین» است.

و مرتبه چهارم نازل شدن به وسیله روح الامین بر قلب رسول اکرم ۹ چنانچه میفرماید: (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ* عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ).

(قرآن به وسیله روح الامین بر قلب تو نازل شد برای اینکه از انداز کنندگان [=بیم دهندگان] باشی) و پس از آن جاری شدن بر

زبان مبارک پیغمبر و «تلفظ آن سرور برای امت» است، که آخرین مرتبه نزول میباشد.

و بعضی گفته‌اند مراد به «بیت المعمور» قلب مبارک نبی اکرم ۹ است که

قرآن جمله واحد و یک مرتبه در شب قدر بر آن حضرت نازل شد، سپس به وحی الهی به وسیله جبرئیل امین در مواقع معین از

باطنش بر زبان مبارکش جاری میگردد چنانچه آیه شریفه (وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ

وَحُیُّهُ) (و شتاب مکن به تلاوت قرآن پیش از آنکه وحی به تو رسد) بر این

مطلب اشعار دارد، بلکه خالی از دلالت نیست .

امر دوم: [قرآن تا قیامت بینسخ باقی است]:

از آیه شریفه (بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ* فِی لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ) استفاده میشود که

قرآن مجید تا قیامت باقی است و نسخ در آن راه ندارد و اگر مانند کتب انبیای سلف قابل نسخ بود جای آن در لوح محفوظ نبود و

همین آیه دلیل بر خاتمیت حضرت رسول اکرم ۹ و بقای دین اسلام تا دامنه قیامت است، علاوه بر آیات دیگر که صریح در این

موضوع است؛ مانند (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)؛

و آیه (لَا یَأْتِیهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِیلٌ مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ)؛

و آیه (وَوَاتَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ)؛

و آیه (مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِکُمْ وَلَا کُنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِیِّینَ) ، و

غیر ذلک از آیات دیگر و اخبار متواتره که در الکلم الطیب شرح داده‌ایم .

امر سوم: [حقیقت ملائکه و اقوال در آن]:

روح الامین در اخبار، به جبرئیل که یکی از ملائکه مقرّبین است، تفسیر شده .

و در حقیقت ملائکه، میان حکمای الهی و حکمای طبیعی و علمای اسلام اختلاف شده؛ حکمای الهی ملائکه را از «عالم عقول و

مجردات» و حکمای طبیعی «قوای عالم طبیعت» دانسته و بعضی از ارباب حدیث آن‌ها را «اجسام لطیفه» تصور کرده‌اند.

و خلاصه آنچه از آیات و اخبار استفاده میشود در الکلم الطیب تذکر داده‌ایم . و تفصیل و تحقیق کلام را در ضمن قصه آدم و

ملائکه متذکر

خواهیم شد، إن شاء الله تعالی .

گفتار دهم

در بیان استعاده قبل از قرائت قرآن

در قرآن مجید میفرماید: (فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ) (هر گاه قرآن قرائت کردی، پناه به خدا ببر از شیطان

رانده شده)

و در این موضوع در چند مقام بحث میشود:

مقام اول : در حقیقت استعاذه :

از طریق آیات و اخبار و برهان عقل ثابت شده ، که انسان باید همیشه اوقات و در جمیع حالات به خدا پناه برد و از شرّ حوادث و آفات و شرور به حصن حصین و دژ محکم الهی ملتجی گردد، چنانچه خداوند تبارک و تعالی می فرماید :

(قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ * مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ) .

و نیز میفرماید: (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ * مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ) .

(بگو: پناه میبرم به پروردگار مردم و پادشاه مردم و معبود مردم ، از شرّ وسوسه گر پنهانکار، [آن کس که در سینههای مردم وسوسه میکند].)

و از قول حضرت نوح حکایت میفرماید: (قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ) .
 (نوح گفت : پروردگارا! پناه میبرم به تو از اینکه سوال کنم چیزی را که دانشی برای من نسبت به آن نیست).
 و از قول حضرت یوسف حکایت میفرماید: (قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ) .
 (پناه میبرم به خدا، به درستی که او پروردگار من است که درباره من احسان فرموده).
 و از قول حضرت موسی حکایت میفرماید: (أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ) .
 (پناه میبرم به خدا از اینکه از نادانان باشم).

و از قول حضرت مریم میفرماید: (إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتُ تَقِيًّا) .
 (محققاً من به خداوند از تو پناه میبرم اگر پرهیزکار بوده باشی) و غیر اینها از آیات دیگر.

و اخبار نیز در این موضوع بسیار؛ و اکثر ادعیه و عوذات که از رسول اکرم ۹ و ائمه اطهار روایت شده ، متضمّن این قسمت میباشد؛ مانند خبری که از پیغمبر روایت شده :

«أعوذ بوجه الله الكريم ، و بكلمات الله التامات التي لا يجاوزهن برّ و لا فاجر، من شرّ ما ينزل من السماء و من شرّ ما يعرج فيها، و من شرّ ما ينزل إلى الأرض و من شرّ ما يخرج منها...» الحديث .

(پناه میبرم به ذات خداوند کریم و به کلمات الهی ، که هیچ آدم خوب و بدی از آن ها تجاوز نمیکند (از نعم و بلیات دنیوی) از شرّ آنچه از آسمان فرود میآید و آنچه در آن بالا میرود و از شرّ آنچه از زمین فرود میآید و آنچه از زمین خارج میشود).
 و مانند حدیثی که در کافی از حضرت صادق ۷ روایت میکند که فرمود :

«إذا أصبحت فقل : اللهم إني أعوذ بك من شرّ ما خلقت و ذرأت و برأت في بلادك و عبادك ، اللهم إني أسألك بجلالك و جمالك و حلمك و كرمك ، كذا و كذا» .

(هر گاه داخل صبح شدی ، بگو: خدایا! پناه میبرم به تو از شرّ آنچه آفریدی در شهرها و در میان بندگانت . خدایا! از تو سوال میکنم به جلال و حلم و کرمت چنین و چنان) و غیر اینها از اخبار دیگر؛ و به برهان عقل نیز این مطلب - یعنی پناه بردن به خدا در همه امور - ثابت است ؛ زیرا انسان قدرت و نیروی مستقّلی ندارد که دفع شرور و مضرات و آفات و بلیات دنیوی و اخروی ، ارضی و سماوی ، باطنی و ظاهری را از خود بنماید، مگر به حفظ و حراست خداوند؛ چنانچه قدرت جلب نفعی را هم

ندارد، مگر به فضل و عنایت حق :

«لا یملک لنفسه نفعاً و لا ضرراً و لا موتاً و لا حیاتاً و لا نُشوراً»

و این بدیهی است کسی که نیرو و قدرتی از خود ندارد باید همیشه به منبع فیض و قدرت مطلقه پناهنده شود، تا از حوادث روزگار مصون بماند؛ و باید دانست که استعاده تنها به گفتن کلمه : «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم» نیست ؛ زیرا جمله ، لفظ و خبر حاکی از باطن و واقع است و اگر در واقع به خدا پناه نبرده باشد دروغگو بوده است ؛ و پناه بردن حقیقی منوط به دو امر است : یکی فرار از شیطان و طرق آن به واسطه ازاله اخلاق رذیله و عقاید

فاسده و ترک معاصی و هواهای نفسانی ؛ و دیگر رفتن رو به خدا و حصن حصین الهی به وسیله تکمیل عقائد حقه و تحصیل اخلاق پسندیده و به جا آوردن اعمال شایسته .

ضمناً از کلمه استعاده ، بطلان جبر و تفویض و ثبوت مذهب اختیار نیز استفاده میشود؛ زیرا اگر جبر باشد، استعاده از جانب عبد معنی ندارد و اگر تفویض باشد، احتیاج به استعاده نخواهد داشت ؛ و تفصیل این مطلب را در ذیل آیه شریفه (إِیَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِیْنُ) بیان خواهیم نمود، إن شاء الله تعالی .

مقام دوم : علّت استعاده :

در حکمت ، ثابت و محقق شده که ممکن از حیث ذات ، فقر و احتیاج محض است و همین طور که در وجود، محتاج به موجد است ، در بقا نیز محتاج به اوست و باید آن به آن از مبدأ فیض به او افاضه وجود شود و همین نحو که در ذات ، محتاج به اوست در افاضه جمیع کمالات و نعم داخلی و خارجی نیازمند به او میباشد، بلکه هر چه افاضات الهی به او بیشتر شود احتیاجش زیادتیر گردد؛ و هم چنان که در جلب منافع محتاج به مبدأ است در دفع مضارّ هم احتیاج به او دارد؛ از این جهت دائماً به مبدأ فیاض ملتجی شده و پناه به او برد. و چون انسان در بین ممکنات قابلیتش از همه بیشتر است ، تفضلات و نعم الهی در حق او فزونتر و لذا احتیاجش شدیدتر است و علاوه بر احتیاجات ظاهری حوایج دیگری دارد، که آن ها اهم ، بلکه علّت غایی خلقت اوست و آن رسیدن به سعادت اخروی و درک فیوضات کامله الهی است .

در سیر این طریق به موانع و محظورات و دشمنان و راهزنان و منحرف و گمراه کنندگان بسیاری برخورد میکند، که بسا انسان را از جاده منحرف ساخته و به پرتگاه ابدی او را سرنگون میگردانند و بزرگترین آن ها شیطان است ، که به عزّت خداوند قسم یاد کرده جز بندگان خالص حق ، همه را گمراه کند و خداوند میفرماید: (إِنَّهُ لَكُم عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ) و چه بسیار اشخاصی را که از طریق حق منحرف ساخته و در تیه ضلالت و هلاکت و شقاوت و بدبختی همیشگی گرفتار نموده است . بنابراین ، بر انسان لازم است که آنی از توجه به حق غافل نشود و در همه حال خود را در حرز الهی مصون و محفوظ دارد.

مقام سوم : به که باید پناه برد؟ :

واضح است که انسان عاقل دست احتیاج به جانب کسی دراز میکند که بر رفع احتیاج او قادر باشد و به کسی التجا [پناه] میرد که التجا به او، وی را از ترس و وحشت و خسران و هلاکت رهایی بخشد؛ و هویداست که جز ذات بینیاز و غنی علی الاطلاق ، کسی شایسته التجا و پناه بردن نمیباشد؛ زیرا هر که جز اوست خود محتاج و نیازمند به اوست و کسی که فاقد چیزی است نمیتواند معطی آن چیز باشد؛ بنابراین انسان باید به خدا پناه برد؛ زیرا پناهگاه و پناه دهندهای جز او نیست : «لا ملجأ إلاّ إلیه» و پناه بردن به خدا تقرب به اوست و هر چه انسان در مقام معرفت کاملتر و در تحصیل ملکات و اخلاق فاضله ساعیتر و در اطاعت و بندگی حق

کوشاتر باشد به خداوند نزدیکتر شود و از مکاید شیطان و نفس اماره بیشتر مصون و محفوظ ماند؛ و هر چه در مقام معرفت سستی ورزد و در ملکات رذیله و اعمال سیئه بیشتر فرو رود، از حق دورتر و در چنگال شیطان بیشتر گرفتار گردد؛ و بالجمله ملجأ و پناهی جز خدا نیست و پناه بردن به او جز در طریق معرفت و بندگی و اطاعت او حاصل نشود.

و اما پناه بردن به وسایط فیض الهی چنانچه در ادعیه و عوذات مأثوره وارد شده مانند «أعوذ بعزّة الله، و أعوذ بقدرة الله، و أعوذ بجلال الله، و أعوذ بعظمه الله، و أعوذ بجمع الله، و أعوذ برسول الله، و أعوذ بأسماء الله...» .

و مانند

«أعوذ بوجه الله العظيم، و بكلماته التامات التي لا يجاوزهن برّ و لا فاجر، وبأسمائه كلها» .

و در حدیث وارد شده :

«نحن كلمات الله التامات»، «نحن وجه الله الذي منه يوتى»، «نحن

الأسماء الحسنى»، «عين پناه بردن به حق تبارک و تعالی است؛ زیرا پناه به «واسطه» عین پناه به «ذی الواسطه» است؛ و خاندان نبوت و ولایت حبل الله المتین و عروة الوثقی و وجود ربطی بین خالق و خلقند و لحاظ استقلال در آن ها شرک است، نه لحاظ ارتباط و اتصال .

مقام چهارم: از چه باید پناه برد؟:

چیزهایی که باید از شرّ آن ها به خدا پناه برد، دو دست‌هاند :

اول : شیاطین :

اعمّ از شیاطین جنّی و انسی ، چنانچه خداوند [در سوره ناس] میفرماید : (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ * مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ * الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ * مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ).

(بگو: به پروردگار و پادشاه و معبود مردم ، پناه میبرم از شرّ وسوسه کننده و پنهانی که وسوسه میکند در دل آدمیان از جنیان و آدمیان).

و اصل شیطان به معنی سرکش و متمرد است و از این جهت بر هر عاتی و متمردی اطلاق میشود، چنانچه میفرماید: (وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ) و اطلاق شیطان بر نفس اماره و قوه شهوت و غضب و انسان مکار و مفسد و سرکش و شرور از این جهت است .

[حقیقت شیطان و جنّ:]

و اما شیطان که در قرآن از آن به «ابلیس» نیز تعبیر شده و از سجده کردن به آدم ابا و امتناع نمود، از آیات قرآن ظاهر میگردد که از طایفه جنّ بوده است ، مثل آیه (وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ) .

(و یاد کن زمانی را که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید، پس همه سجده کردند مگر ابلیس که از جن بود، پس از امر پروردگارش عصیان ورزید).

و آیهای که از قول شیطان حکایت میکند: (خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ) به ضمیمه آیاتی که میفرماید طایفه جن را از آتش آفریدیم، مثل (وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ).

و [شیطان] جنود و ذریه بسیاری دارد که برای اغوای اولاد آدم گمارده است، چنانچه میفرماید: (وَ اَسِيءْتَنَزِرُ مِنَ اَسِيءْتَنَزِرَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ اَجَلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجَلِكَ وَ شَارِكُهُمْ فِي الْاَمْوَالِ وَ الْاَوْلَادِ وَ عَدُوَّهُمْ وَ مَا يَعْذُهُمُ الشَّيْطَانُ اِلَّا غُرُورًا).

(و برانگیز و سبک گردان هر که را میتوانی به آواز خود و گرد آور آن ها را به واسطه سوارگان و پیادگان و مشارکت کن با ایشان در مالها و فرزندان و وعده بده ایشان را؛ و وعده نمیدهد شیطان، مگر از روی فریب و غرور).
و آن ها اولاد آدم را میبینند ولی اولاد آدم آن ها را نمیبینند: (اِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ).
(به درستی که شیطان و طایفه او میبینند شما را از جهتی که شما آن ها را نمیبینید).

و آن ها تسلطی بر اولاد آدم ندارند و تنها کار آن ها القای وسوسه در قلب انسان است؛ نظیر الهاماتی که از طریق فرشتگان در دل انسان میشود؛ چنانچه میفرماید: (وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْاَمْرُ اِنَّ اِلَهَ اِنَّ اِلَهَ وَ وَعِدْتُكُمْ وَ وَعِدَ الْحَقُّ وَ وَعِدْتُكُمْ فَاخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ اِلَّا اَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَ لَوْ مَوْا اَنْفُسَكُمْ....).

(و هنگامی که امر خلاق به پایان رسید، شیطان میگوید: به درستی که خداوند وعده داد شما را، وعده حق و درست؛ و من به شما وعده دادم و مخالفت کردم و مرا بر شما تسلطی نبود، جز اینکه شما را دعوت کردم و مرا اجابت نمودید، پس مرا ملامت نکنید و خودتان را سرزنش نمایید).

و در خبر از حضرت صادق ۷ روایت شده که فرمود:

«ما من مومن إلهما و لقلبه أذنان في جوفه: أذن ينفث فيها الوسواس الخناس، و أذن ينفث فيها الملك، فيؤيد الله المومن بالملك فذلك قول الله: (و أيدهم بروح منه)».

(هیچ مومنی نیست، جز اینکه برای قلب او دو گوش در باطن اوست: گوششی که شیطان وسوسه کننده‌های در آن میدمد و گوششی که ملکی در آن میدمد، پس خداوند مومن را به واسطه فرشته تأیید میکند؛ و این است معنی آیهای که میفرماید: «آن ها را به واسطه روحی که از جانب اوست تأیید نمود»).

[فرق وسوسه و الهام]:

و القا در قلب، گاهی به واسطه حواس ظاهره میشود، مثل اینکه چشم مناظر شهواتانگیز را میبیند و گوش صداهای نامشروع را میشنود، یا کتب ضلال = گمراه کننده [و مجلات مخرب اخلاق را میخواند؛ و یا بر عکس

کتب علمی و قرآن و احادیث را مطالعه میکند و نصایح و مواعظ دانشمندان را گوش میدهد، که آن به منزله وسوس شیطان و این به منزله الهامات فرشتگان است؛ و گاهی بدون واسطه حواس در قلب القا میشود، که اگر از طریق شیطان است «وسوسه» و اگر از جانب ملک است «الهامش» گویند.

و مراد از «قلب» نفس انسانی و روح مجرد است، که اگر توجه به مبادی عالیه نمود و تسلیم اوامر مولا- و مخالف هوای نفس

گردید، از صقع عالم ملکوت به وی الهام میشود و اگر به عالم فانی متوجه شد و گرد شهوات و هواهای نفسانی گردید مورد وسوسه شیطان قرار میگیرد؛ و خلاصه کلید در قلب به دست خود اوست، اگر خواست به روی ملائکه باز میکند و اگر نه به روی شیاطین باز مینماید و چون روح انسانی احاطه تدبیر و تصرف در بدن انسان دارد، هر گاه ارتباط با شیاطین پیدا نمود، آن‌ها در جمیع اجزای بدن او متصرف میشوند و ظاهراً معنی حدیث «الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدّم» همین است.

[راه تمییز الهام و وسوسه:]

و برای تمییز بین «الهام» و «وسوسه» وجوهی گفتهاند:

۱. مراجعه به «شرع»: به این معنی که اگر خیالی در قلب انسان خطور کرد، اگر مطابق دستور شرع است «الهام» و اگر مخالف آن است «وسوسه شیطان» میباشد.

۲. مراجعه به «عقل»: هر گاه مطابق موازین عقلایی است «الهام» و گر نه «وسوسه» است.

۳. رجوع به «عقلا»: هر گاه از طریق شرع و عقل چیزی به دست نیورد با عقلا «مشورت» کند، تا صواب و خطا را به او نشان دهند؛ و هر گاه از مشورت با آنان نیز خطا و صواب را نفهمید «توقف و خودداری» نماید که گفتهاند: «الوقوف عند الشبهة، خیر من الاقتحام فی الهلکة».

دوم: استعاذه از تمام شرور و مفسد:

از چیزهایی که باید از آن‌ها به خدا پناه برد، جمیع شرور و مفسد و مضاری است که در این عالم کون و فساد ممکن است برای انسان پیش بیاید، مانند سوء اختیار انسان که منشأ نفس اماره است و باید از آن به حصن حصین [دژ بسیار محکم] الهی پناه برد، چنانچه حضرت یوسف فرمود: (وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي) و بلیات و شداید و مضار و گرفتاریها و امراض و مصایبی که دست تقدیر در این عالم مقدر نموده است که باید به ذات مقدسحق تبارک و تعالی ملتجی شد تا به عنایت و لطف خود، انسان را مصون و محفوظ دارد.

و منقول است که خدمت حضرت علی ۷ عرض کردند که افلاطون

گفته است: الأفلاك قسي، و الحوادث سهام، و الإنسان هدف، و الرامي هو الله، فأين المفر؟.

قال ۷: «ففرّوا إلى الله».

(افلاک کمانها، و حوادث تیرها، و انسان نشانه، و تیرانداز خداست؛ پس گریزگاه کجاست؟ حضرت فرمود: به جانب خدا فرار کنید.)

اللهم احفظنا من كل سوء و اذفع عنا شر كل ذي شر و ادخلنا في كنفك بحق محمد و آله صلوات الله عليهم أجمعين و الحمد لله رب العالمين .

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جاهدوا بأموالكم و أنفسكم في سبيل الله ذلكم خير لكم إن كنتم تعلمون (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید

بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

